

### بیانات در مراسم بیعت افشار مختلف مردم / ۱۳۴۸/۰۲/۰۲

مطلبی که همه‌ی ما باید به آن توجه کنیم، این است که دفاع از انقلاب و تشخیص مصلحت آن، کاری است که هم آسان و هم مشکل (سهل و ممتنع) می‌باشد. آسان است؛ چون فطرت‌های پاک عامه‌ی مردم آن را تشخیص می‌دهد. اگر شما به جمعیت عظیم مردم ایران نگاه کنید، خواهید دید که در همه‌ی مسائل از اول انقلاب تا امروز، تقریباً عامه‌ی مردم درست فکر کرده‌اند، درست تشخیص داده‌اند و راه را خوب شناخته‌اند و اصولاً شبهه و وسوسه و خدشه‌یی در راه مستقیم آنها به‌وجود نیامده و یا زود گذر بوده است. لذا مثلاً در جنگ، عموم مردم از شهرها و روستاها و قشرهای مختلف و زنها و خانواده‌ها عشایر و کارگران - مخصوصاً قشرهای مستضعف و محروم - هر چه در وسع و توانشان بود، برای جنگ انجام دادند. پس، این بدان معناست که عامه‌ی مردم و متن جامعه، مصلحت انقلاب را تشخیص داده و درک می‌کنند.

اما از طرف دیگر، به نظر می‌رسد تشخیص مصلحت انقلاب و دفاع از آن مشکل است؛ چون بعضی از خواص و بعضی از کسانی که ادعا می‌کنند مسائل کشور یا مسائل سیاسی را می‌شناسند، گاهی اشتباه می‌کنند و غلط می‌فهمند و کج تشخیص می‌دهند و بد عمل می‌کنند. کسانی که ادعا می‌کردند مسائل سیاسی ایران را مثلاً از چهل سال پیش آگاهند، گاهی در مسایل واضح امروز، درمی‌مانند. چیزی را که مردم بروشنی می‌فهمند، بعضی از این افراد به اصطلاح صاحب‌نظر و فهیم، تشخیص نمی‌دهند! معلوم می‌شود چنین فهمی مشکلاتی دارد و خیلی هم آسان نیست.

به عنوان مثال، در قضیه‌ی جنگ مردم خوب فهمیدند چه کار می‌کنند. هرکس به صحنه نگاه می‌کرد، متوجه قضایا می‌شد. دشمنان اسلام، جنگی را بر انقلاب ما تحمیل کردند، به مرزهای ما هجوم آوردند، آتش زدند، مردم غیرنظامی را از میان بیابانها اسیر گرفتند، برخی از شهرها و روستاهای ما را ویران کردند و فجایع زیادی آفریدند. هر کس با ذهن سالم به این وقایع نگاه کند، خواهد فهمید که در این‌جا وظیفه عبارت از دفاع کردن و دشمن را بر سر جای خود نشانند است. چه کسی بود که با ذهن صحیح و سالم و بی‌غرض و مرض، به قضیه نگاه کند و این حقیقت را نفهمد؟ معلوم است که اگر ملتی از خودش دفاع نکند، لایق زندگی کردن و مستقل ماندن و حتی ترجم نیست. مردم خوب فهمیدند که باید بدون اعتماد و اتکای به تلاشهای به‌اصطلاح سیاسی‌یی که در سطح بین‌المللی انجام می‌گرفت و هیچ کدام به نفع ملت ایران نبود، خودشان آستینها را مردانه بالا بزنند و از لذات کوچک زندگی بگذرند تا بتوانند سرنوشت خویش را از دست دشمنان خارج کنند.

در همان موقع که مردم این مساله را خوب می‌فهمیدند، تعدادی علیه جنگ و دفاع و عزیمت به جبهه اعتراض می‌کردند و فریاد می‌کشیدند و شب‌نامه پخش می‌کردند! رادیوهای خارجی نیز حرف اینها را بزرگ می‌کردند و در دنیا پخش می‌نمودند تا شاید ملت ما آنها را بشنود و عزمش سست گردد. به یمن بیداری ملت، نتوانستند این کار را بکنند.

مثال دیگر در این خصوص، مساله‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی و موضع محکم و ضد استکباری نظام و مسوولان سیاست خارجی در مقابل زورگوییهای امریکاست. مردم، شعار «مرگ بر امریکا» را هرگز از زبان نینداخته‌اند؛ ولی در طول این چند سال، یک عده به اصطلاح عقلا و مصلحت‌اندیشها، همیشه مصلحت‌اندیشانه و به اصطلاح عاقلانه، مردم و مسوولان نظام و رهبر عظیم‌الشان فقیدمان را نصیحت می‌کردند که شما چرا بی‌خود با امریکا - که در دنیا قدرتی است - رزم‌آوری و مبارزه می‌کنید؟! چرا خود را با گول وحشتناکی به جنگ می‌اندازید؟! این هم از همان جاهایی است که مردم ماهیت آن را فهمیده‌اند؛ اما بعضی از خواص نفهمیدند! آنها خیال می‌کردند که جمهوری اسلامی بدون هیچ علت و دلیلی، اقدام به ایجاد دشمنی با گول پر قدرتی در سطح جهان کرده است؛ در حالی که قضیه این نبود.

### بیانات در دیدار افشار مختلف مردم / ۱۳۴۸/۰۶/۲۳

مطلبی که همه‌ی ما باید به آن توجه کنیم، این است که دفاع از انقلاب و تشخیص مصلحت آن، کاری است که هم آسان و هم مشکل (سهل و ممتنع) می‌باشد. آسان است؛ چون فطرت‌های پاک عامه‌ی مردم آن را تشخیص می‌دهد. اگر شما به جمعیت عظیم مردم ایران نگاه کنید، خواهید دید که در همه‌ی مسائل از اول انقلاب تا امروز، تقریباً عامه‌ی مردم درست فکر کرده‌اند، درست تشخیص داده‌اند و راه را خوب شناخته‌اند و اصولاً شبهه و وسوسه و خدشه‌یی در راه مستقیم آنها به‌وجود نیامده و یا زود گذر بوده است. لذا مثلاً در جنگ، عموم مردم از شهرها و روستاها و قشرهای مختلف و زنها و خانواده‌ها عشایر و کارگران - مخصوصاً قشرهای مستضعف و محروم - هر چه در وسع و توانشان بود، برای جنگ انجام دادند. پس، این بدان معناست که عامه‌ی مردم و متن جامعه، مصلحت انقلاب را تشخیص داده و درک می‌کنند. اما از طرف دیگر، به نظر می‌رسد تشخیص مصلحت انقلاب و دفاع از آن مشکل است؛ چون بعضی از خواص و بعضی از کسانی که ادعا می‌کنند مسائل کشور یا مسائل سیاسی را می‌شناسند، گاهی اشتباه می‌کنند و غلط می‌فهمند و کج تشخیص می‌دهند و بد عمل می‌کنند. کسانی که ادعا می‌کردند مسائل سیاسی ایران را مثلاً از چهل سال پیش آگاهند، گاهی در مسایل واضح امروز، درمی‌مانند. چیزی را که مردم بروشنی می‌فهمند، بعضی از این افراد به اصطلاح صاحب‌نظر و فهیم، تشخیص نمی‌دهند! معلوم می‌شود چنین فهمی مشکلاتی دارد و خیلی هم آسان نیست. به عنوان مثال، در قضیه‌ی جنگ مردم خوب فهمیدند چه کار می‌کنند. هرکس به صحنه نگاه می‌کرد، متوجه قضایا می‌شد. دشمنان اسلام، جنگی را بر انقلاب ما تحمیل کردند، به مرزهای ما هجوم آوردند، آتش زدند، مردم غیرنظامی را از میان بیابانها اسیر گرفتند، برخی از شهرها و روستاهای ما را ویران کردند و فجایع زیادی آفریدند. هر کس با ذهن سالم به این وقایع نگاه کند، خواهد فهمید که در این‌جا وظیفه عبارت از دفاع کردن و دشمن را بر سر جای خود نشانند است. چه کسی بود که با ذهن صحیح و سالم و بی‌غرض و مرض، به قضیه نگاه کند و این حقیقت را نفهمد؟ معلوم است که اگر ملتی از خودش دفاع نکند، لایق زندگی کردن و مستقل ماندن و حتی ترجم نیست. مردم خوب فهمیدند که باید بدون اعتماد و اتکای به تلاشهای به‌اصطلاح سیاسی‌یی که در سطح بین‌المللی انجام می‌گرفت و هیچ کدام به نفع ملت ایران نبود، خودشان آستینها را مردانه بالا بزنند و از لذات کوچک زندگی بگذرند تا بتوانند سرنوشت خویش را از دست دشمنان خارج کنند. در همان موقع که مردم این مساله را خوب می‌فهمیدند، تعدادی علیه جنگ و دفاع و عزیمت به جبهه اعتراض می‌کردند و فریاد می‌کشیدند و شب‌نامه پخش می‌کردند! رادیوهای خارجی نیز حرف اینها را بزرگ می‌کردند و در دنیا پخش می‌نمودند تا شاید ملت ما آنها را بشنود و عزمش سست گردد. به یمن بیداری ملت، نتوانستند این کار را بکنند. مثال دیگر در این خصوص، مساله‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی و موضع محکم و ضد استکباری نظام و مسوولان سیاست خارجی در مقابل زورگوییهای امریکاست. مردم، شعار «مرگ بر امریکا» را هرگز از زبان نینداخته‌اند؛ ولی در طول این چند سال، یک عده به اصطلاح عقلا و مصلحت‌اندیشها، همیشه مصلحت‌اندیشانه و به اصطلاح عاقلانه، مردم و مسوولان نظام و رهبر عظیم‌الشان فقیدمان را نصیحت می‌کردند که شما چرا بی‌خود با امریکا - که در دنیا قدرتی است - رزم‌آوری و مبارزه می‌کنید؟! چرا خود را با گول وحشتناکی به جنگ می‌اندازید؟! این هم از همان جاهایی است که مردم ماهیت آن را فهمیده‌اند؛ اما بعضی از خواص نفهمیدند! آنها خیال می‌کردند که جمهوری اسلامی بدون هیچ علت و دلیلی، اقدام به ایجاد دشمنی با گول پر قدرتی در سطح جهان کرده است؛ در حالی که قضیه این نبود.

### بیانات در دیدار اعضای گروه اجتماعی صدای جمهوری اسلامی ایران / ۱۳۷۰/۱۱/۲۹

سراغ موضوعهایی بریود که واقعا از متن زندگی مردم برمی‌خیزد. ما نباید دچار عوام‌زدگی بشویم. ببینید، عشق به عوام - یعنی این توده‌ی مردم - چیزی است؛ و

تأثر غلط از عوام، چیز دیگری است. مبدا چون امروز مثلا مد شده که از چیزی انتقاد نکنند، ما هم برای این‌که برنامه‌مان مورد علاقه‌ی مردم قرار بگیرد، دنباله‌رو آن چیزی بشویم که حالا مدش کرده‌اند، یا وانمود کرده‌اند که مد شده است؛ این نباید باشد. شما باید آن فکری را که ولو غلط است، هدایت کنید و مردم را به این سمت بکشانید.

همان‌طور که عرض کردم، در همه‌ی برنامه‌ها، افکار اصولی و سیاست‌های نظام باید رعایت بشود. البته گاهی برای جا انداختن سیاست‌های نظام، لازم است تدابیری اندیشیده بشود که آن تدابیر لزوماً تأیید مستقیم نیست؛ در این بحثی نداریم؛ اما در جهت مخالف سیاست‌های نظام، نباید هیچ حرکتی در برنامه‌ها به‌وجود بیاید. فرض بفرمایید یک روز جنگ خلیج فارس بین عراق و کویت است - که حالا اگر بخواهیم تعبیر درستش را بگوییم، طور دیگری باید حرف بزنیم - در این خصوص، نظام ما سیاستی اتخاذ کرده است که باید همین سیاست گفته بشود و ترویج گردد؛ حالا اگر یک نفر هم خوشش می‌آید که چیزی بگوید، نمی‌تواند جهت سیاست‌های کلی نظام را عوض کند.

مجریان برنامه‌ها به یک نکته توجه کنند. شما که در رادیو دارید حرف می‌زنید - چه در برنامه‌ی طنزتان، چه در برنامه‌ی تفریحاتان، چه در برنامه‌ی جدیتان، چه در برنامه‌ی اجتماعی‌تان؛ هرچه که هست - بدانید که همه‌ی مخاطبان شما عوام‌الناس نیستند؛ یک عده خواص هم هستند و شما هم می‌خواهید باشند؛ مگر غیر از این است؟ اینها آدم‌های خردمند و عالمی هستند که یا در حال فراغت به برنامه‌ی شما گوش می‌دهند؛ یا دنبال چیزی در برنامه‌ی شما می‌گردند؛ یا مرید برنامه‌ی شما هستند؛ به‌رحال پیچ رادیو را باز کرده‌اند و دارند به برنامه‌ی شما گوش می‌دهند؛ شما باید طوری حرف بزنید که آنها را اشباع کنید؛ آنها باید احساس بوجی و سبکی در برنامه‌ی شما نکنند. مهمترین چیزی که این سبکی را القا می‌کند، نامنظم حرف زدن و ضد گزیده‌گویی است؛ حالا اسمش گزافه‌گویی می‌شود، روده‌درازی می‌شود؛ هرچه هست؛ «کم گوی و گزیده گوی چون در». بهترین چیزی که یک نفر را که پای منبر شما نشست، خشنود می‌کند، این است که شما سخنان منظمی باشد و هرکدام از کلمات معنای خودش را داشته باشد؛ نخواهید زیاده‌روی کنید و مرتب کشش بدهید.

### بیانات در دیدار اعضای گروه ویژه و گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی ایران / ۱۳۷۰/۱۲/۱۲

شما به سطح معارف اسلامی کنونی کشور نگاه کنید؛ رادیو باید آن عالیترین و بهترین سطح را ارائه بدهد. مثلاً فرض بفرمایید ما در عالم منبر، دیگر از آقای فلسفی منبری بهتری نداریم. آقای فلسفی با این‌که مرد هشتاد و چندساله‌ی است، اما هنوز منبری درجه‌ی یک ایران است. شما ببینید آقای فلسفی در هنر گویندگی چه می‌کند؛ شما باید از او بهتر باشید، یا حداقل مثل او باشید. یا فرض بفرمایید از لحاظ معارف عقلانی و فلسفی اسلامی، ما امروز چه کسی را داریم؟ مثلاً آقای مصباح و آقای جوادی آملی را در قم داریم. آنچه که شما ارائه می‌دهید، باید از سطح اینها کمتر نباشد. درباره‌ی زندگی ائمه - که یک بخش عمده از کار شماهاست - در جامعه‌ی ما آن سطح بالا کجاست؟ آن را پیدا کنید، عرضه کنید و سعی کنید بر آن چیزی بیفزایید. در این‌جا بحثی مطرح می‌شود که مخاطبان ما خواص و علما که نیستند؛ عامه‌ی مردمند؛ این را چه کار کنیم؟ اتفاقاً هنر این‌جاست. فرق است بین این‌که ما چیزی برای عموم درست کنیم، و چیزی برای عوام درست کنیم. معنای لغوی «عوام» یا «عموم» یکی است؛ اما معنای اصطلاحی «عوام» و «عموم» فرق می‌کند. مثلاً اگر شما بخواهید برای عامه‌ی مردم یک موسیقی پخش کنید، نمی‌روید موسیقی چرند و بی‌ربطی را پخش کنید؛ می‌روید موسیقی خوبی را انتخاب می‌کنید؛ منتها موسیقی‌یی که مورد علاقه‌ی مردم باشد و آن را بپسندند. ما اگر بخواهیم فرضاً برای سال اول دبستان کتاب معارف بنویسیم، شما فکر می‌کنید چه کار می‌کنیم؟ این یک هنر است. چرا تدریس در کلاس اول دبستان سخت‌تر از کلاس ششم است؟ دلیلش همین نکته است. مطلبی که داده می‌شود، باید درست‌ترین و عالیترین حرف باشد؛ منتها به زبان ساده؛ در همه‌ی علوم این‌طور است. شما برای آموزش ریاضی به بچه‌های دبستان، بر چه مبنایی عمل می‌کنید؟ دو بعلاوه‌ی دو مساوی با چهار، واضحترین و درست‌ترین و غیر قابل خدشه‌ترین پایه‌ی ریاضی است؛ شما این را در کلاس اول درس می‌دهید؛ در کلاس دوم درس می‌دهید؛ تا آخر هم که کسی بالاترین معارف ریاضی و ریاضی استدلالی و جبرهای پیچیده را می‌خواند، باز دو بعلاوه‌ی دو همان چهار است؛ حتی یک‌صدم هم اضافه نمی‌شود. شما باید ببینید که درست‌ترین حرف در باب توحید چیست، آن را بگویید؛ درست‌ترین و غیرقابل خدشه‌ترین و متین‌ترین حرف در باب قرآن و زندگی ائمه چیست، آن را بگویید.

### بیانات در دیدار جمعی از پاسداران / ۱۳۷۱/۱۱/۰۶

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، کاری کرد که در همه‌ی دورانهای حکومت طواغیت، کسانی پیدا شدند و با این‌که از دوران صدراسلام دورتر بودند، اراده‌شان از دوران امام حسن مجتبی علیه‌السلام، برای مبارزه‌ی با دستگاه ظلم و فساد بیشتر بود. همه هم سرکوب شدند. از قضیه‌ی قیام مردم مدینه که به «حره» معروف است، شروع کنید تا قضایای بعدی و قضایای توأمین و مختار، تا دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، مرتب در داخل ملت‌ها قیام به‌وجود آمد. این قیام‌ها را چه کسی به‌وجود آورد؟ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام. اگر امام حسین علیه‌السلام قیام نمی‌کرد، آیا روحیه‌ی تنبلی و گریز از مسوولیت تبدیل به روحیه‌ی ظلم ستیزی و مسوولیت‌پذیری می‌شد؟ چرا می‌گوییم روحیه مسوولیت‌پذیری مرده بود؟ به دلیل این‌که امام حسین علیه‌السلام، از مدینه که مرکز بزرگ‌زادگان اسلام بود، به مکه رفت. فرزند عباس، فرزند زبیر، فرزند عمر، فرزند خلفای صدراسلام، همه‌ی اینها در مدینه جمع بودند و هیچ‌کس حاضر نشد در آن قیام خونین و تاریخی، به امام حسین علیه‌السلام کمک کند.

پس، تا قبل از شروع قیام امام حسین علیه‌السلام، خواص هم حاضر نبودند قدمی بردارند. اما بعد از قیام امام حسین علیه‌السلام، این روحیه زنده شد. این، آن درس بزرگی است که در ماجرای عاشورا، در کنار درس‌های دیگر باید بدانیم. عظمت این ماجرا این است. این‌که «الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته»؛ این‌که از قبل از ولادت آن بزرگوار «بکته السما و من فیها والارض و من علیها»؛ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را در این عزای بزرگ مورد توجه قرار دادند و عزای او را گرامی داشتند و به تعبیر این دعا یا زیارت، بر او گریه کردند، به این خاطر است. لذا شما امروز وقتی نگاه می‌کنید، اسلام را زنده شده‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام می‌دانید.

### بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) / ۱۳۷۵/۰۲/۲۰

یکی از نکات برجسته در فرهنگ اسلامی، که مصداق‌های بارزش، بیشتر در تاریخ صدر اسلام و کمتر در طول زمان دیده می‌شود، «فرهنگ رزمندگی و جهاد» است. جهاد هم فقط به معنای حضور در میدان جنگ نیست؛ زیرا هر گونه تلاش در مقابله با دشمن، می‌تواند جهاد تلقی شود. البته بعضی ممکن است کاری انجام دهند و زحمت هم بکشند و از آن، تعبیر به جهاد کنند. اما این تعبیر، درست نیست. چون یک شرط جهاد، این است که در مقابله با دشمن باشد. این مقابله، یک وقت در میدان جنگ مسلحانه است که «جهاد رزمی» نام دارد؛ یک وقت در میدان سیاست است که «جهاد سیاسی» نامیده می‌شود؛ یک وقت هم در میدان مسائل فرهنگی است که به «جهاد فرهنگی» تعبیر می‌شود و یک وقت در میدان سازندگی است که به آن «جهاد سازندگی» اطلاق می‌گردد. البته جهاد، با عنوان‌های دیگر و در میدان‌های دیگر هم هست. پس، شرط اول جهاد این است که در آن، تلاش و کوشش باشد و شرط دومش این‌که، در مقابل دشمن صورت گیرد.

این نکته در فرهنگ اسلامی، نکته‌ی برجسته‌ای است، که گفتیم نمونه‌هایی هم در میدان‌های مختلف دارد. در روزگار ما هم، وقتی ندای مقابله با رژیم منحوس پهلوی از حلقوم امام رضوان الله علیه و همکاران ایشان در سال ۱۳۴۱ بیرون آمد، جهاد شروع شد. پیش از امام هم، البته جهاد به صورت محدود و پراکنده وجود داشت که حائز اهمیت نبود. هنگامی که مبارزه‌ی امام شروع شد، جهاد اهمیت پیدا کرد تا این‌که به مرحله‌ی پیروزی خود، یعنی پیروزی انقلاب اسلامی رسید. بعد

از آن هم، تا به امروز، در این کشور جهاد بوده است. چون ما دشمن داریم. چون دشمنان ما، از لحاظ نیروی مادی، قوی هستند. چون اطراف و جوانب ما را، از همه جهت، دشمنان گرفته‌اند. آنها در دشمنی با ایران اسلامی، جدی هستند و سر شوخی ندارند؛ چون می‌خواهند از هر راهی که شد ضربه بزنند. پس، در ایران اسلامی، هر کس به نحوی در مقابل دشمن - که از اطراف، تیرهای زهرآگین را به پیکر انقلاب و کشور اسلامی، نشانه رفته است - تلاشی بکند، جهاد فی سبیل الله کرده است. بحمدالله، شعله‌ی جهاد بوده است و هست و خواهد بود.

البته یکی از جهادها هم «جهاد فکری» است. چون دشمن ممکن است ما را غافل کند، فکر ما را منحرف سازد و دچار خطا و اشتباهان گرداند؛ هر کس که در راه روشننگری فکر مردم، تلاشی بکند، از انحرافی جلوگیری نماید و مانع سوءفهمی شود، از آن‌جا که در مقابل با دشمن است، تلاشش «جهاد» نامیده می‌شود. آن هم جهادی که شاید امروز، مهم محسوب می‌شود. پس، کشور ما امروز کانون جهاد است و از این جهت هیچ نگرانی‌ای هم نداریم. الحمدلله مسوولین کشور خوبند. امروز در راس کشور، شخصیت‌های مومن، مجاهد، آگاه و صمیمی قرار دارند. امروز شخصیتی مثل رئیس جمهور ما - آقای هاشمی رفسنجانی - که یک شخصیت مجاهد و مبارز است و عمرش را هم در جهاد گذرانده، شب و روز جهاد می‌کند. مسوولین دیگر، در بخش‌های مختلف - مجلس، قوه قضائیه، نیروهای مسلح، آحاد مردم - همه و همه در جهادند و مملکت، مملکت جهاد فی سبیل الله است. از این جهت، بنده که بیشتر سنگینی بارم این است که نگاه کنم بینم کجا شعله‌ی جهاد در حال فروکش کردن است و به کمک پروردگار نگذارم؛ بینم کجا اشتباه کاری می‌شود، جلوش را بگیرم - مسوولیت اصلی حقیر، همینهاست - از وجود جهاد در وضع کنونی کشور، نگران نیستم. این را شما بدانید! منتها، نکته‌ای بلیغ در قرآن است که ما را به فکر می‌اندازد. قرآن به ما می‌گوید: نگاه کنید و از گذشته‌ی تاریخ، درس بگیرید حال ممکن است بعضی بنشینند و فلسفه‌بافی کنند که «گذشته، برای امروز نمی‌تواند سر مشق باشد». شنیده‌ام که از این حرفها می‌زنند و البته، برف، انبار می‌کنند! به خیال خودشان، می‌خواهند با شیوه‌های فلسفی، مسائلی را مطرح کنند. کاری به کار آنها نداریم. قرآن که صادق مصدق است، ما را به عبرت گرفتن از تاریخ دعوت می‌کند. عبرت گرفتن از تاریخ، یعنی همین نگرانی‌ای که الان عرض کردم. چون در تاریخ چیزی هست که اگر بخواهیم از آن عبرت بگیریم، باید دغدغه داشته باشیم. این دغدغه، مربوط به آینده است. چرا و برای چه، دغدغه؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟

اتفاقی که افتاده است، در صدر اسلام است. من یک وقت عرض کردم: جا دارد ملت اسلام فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر، کار کشور اسلامی به جایی رسید که مردم مسلمان - از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالیشان، قاضی‌شان، فاری‌شان و اجام و اوباششان - در کوفه و کربلا جمع شدند و جگر گوشه‌ی پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیدند؟! خوب؛ انسان باید به فکر فرو رود، که «چرا چنین شد؟» این قضیه را بنده دو، سه سال پیش، در یکی دو سخنرانی، با عنوان «عبرتهای عاشورا» مطرح کردم. البته «درسهای عاشورا» مثل درس شجاعت و غیره جداست. از درسهای عاشورا مهمتر، عبرتهای عاشوراست. این را من قبلاً گفته‌ام. کار به جایی برسد که جلو چشم مردم، حرم پیغمبر را به کوچه و بازار بیاورند و به آنها تهمت «خارجی» بزنند!

در حدیث است که «من خرج علی امام عادل فدمه هدر»؛ کسی که در اسلام، علیه امام عادل خروج و قیام کند، خونش هدر است. اسلامی که این قدر به خون مردم اهمیت می‌دهد، در این‌جا، چنین برخوردی دارد. به هنگام قیام امام حسین علیه‌السلام کسانی بودند که پسر پیغمبر، پسر فاطمه‌ی زهرا و پسر امیرالمومنین را علیه‌السلام را به عنوان خروج کننده بر امام عادل معرفی کردند! امام عادل کیست؟ یزید بن معاویه!

آن عده، در معرفی امام حسین علیه‌السلام به عنوان خروج کننده، موفق شدند. خوب؛ دستگاه حکومت ظالم، هر چه دلش می‌خواهد می‌گوید. مردم چرا باید باور کنند؟! مردم چرا ساکت بمانند؟! آنچه بنده را دچار دغدغه می‌کند، همین جای قضیه است. می‌گویم: چه شد که کار به این‌جا رسید؟! چه شد که امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقت داشت، در چنین قضیه‌ی واضحی، به این صورت دچار غفلت و سهل‌انگاری شد که ناگهان فاجعه‌ای به آن عظمت رخ داد؟! رخدادهایی چنین، انسان را نگران می‌کند. مگر ما از جامعه‌ی زمان پیغمبر و امیرالمومنین علیه‌السلام قرصتر و محکم‌تریم؟! چه کنیم که آن گونه نشود؟ خوب؛ به سوالی که گفتیم «چه شد که چنین شد؟» کسی جواب جامعی نداده است. مسائلی عنوان شده است که البته کافی و وافیه نیست. به همین دلیل، قصد دارم امروز کوتاه و مختصر، درباره‌ی اصل قضیه صحبت کنم. آن‌گاه سررشته‌ی مطلب را به دست ذهن شما می‌سپارم تا خودتان درباره‌ی آن فکر کنید. کسانی که اهل مطالعه و اندیشه‌اند، دنبال این قضیه تحقیق و مطالعه کنند و کسانی که اهل کار و عملند، دنبال این باشند که با چه تمهیداتی می‌توان جلو تکرار چنین قضایی را گرفت؟

اگر امروز من و شما جلو قضیه را نگیریم، ممکن است پنجاه سال دیگر، ده سال دیگر یا پنج سال دیگر، جامعه‌ی اسلامی ما کارش به جایی برسد که در زمان امام حسین علیه‌السلام رسیده بود. مگر این‌که چشمان تیزی تا اعماق را ببیند؛ نگه‌بان امینی راه را نشان دهد؛ مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده‌های محکمی پشتوانه‌ی این حرکت باشند. آن وقت، البته، خاکیز محکم و دژ مستحکمی خواهد بود که کسی نخواهد توانست در آن نفوذ کند. و الا، اگر رها کردیم، باز همان وضعیت پیش می‌آید. آن وقت، این خونها، همه هدر خواهد رفت.

در آن عهد، کار به جایی رسید که نواده‌ی مقتولین جنگ بدر که به دست امیرالمومنین و حمزه و بقیه سرداران اسلام، به درک رفته بودند، تکیه بر جای پیغمبر زد، سر جگر گوشه‌ی همان پیغمبر را در مقابل خود نهاد و با چوب خیزران به لب و دندان زرد و گفت:

لیت اشیاخی بیدر شهودا  
 جزع الخرج من وقع الاسل

یعنی: «کشته‌های ما در جنگ بدر، برخیزند و ببینند که با کشنده‌هایشان چه کار کردیم!» قضیه، این است. این‌جاست که قرآن می‌گوید: «عبرت بگیرید!» این‌جاست که می‌گوید: «قل سیروا فی الارض...» در سرزمین تاریخ سیر کنید و ببینید چه اتفاقی افتاده است؛ آن‌گاه خودتان را برحذر دارید.

بنده، برای این‌که این معنا در فرهنگ کنونی کشور، ان‌شاءالله به وسیله افراد صاحب رای و نظر و فکر تبیین شود و دنبال گردد، نکاتی را به اختصار بیان می‌کنم:

ببینید عزیزان من! به جماعت بشری که نگاه کنید، در هر جامعه و شهر و کشوری، از یک دیدگاه، مردم به دو قسم تقسیم می‌شوند: یک قسم کسانی هستند که بر مبنای فکر خود، از روی فهمیدگی و آگاهی و تصمیم‌گیری کار می‌کنند. راهی را می‌شناسند و در آن راه - که به خوب و بدش کار نداریم - گام برمی‌دارند. یک قسم اینهاست که اسمشان را «خواص» می‌گذاریم. قسم دیگر، کسانی هستند که نمی‌خواهند بدانند چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است. در واقع نمی‌خواهند بفهمند، بسنجند، به تحلیل بپردازند و درک کنند. به تعبیری دیگر، تابع شوند. به چگونگی جو نگاه می‌کنند و دنبال آن جو به حرکت در می‌آیند. اسم این قسم از مردم را «عوام» می‌گذاریم. پس، جامعه را می‌شود به «خواص» و «عوام» تقسیم کرد. اکنون دقت کنید تا نکته‌ای در باب «خواص» و «عوام» بگویم تا این دو با هم اشتباه نشوند:

«خواص» چه کسانی هستند؟ آیا قشر خاصی هستند؟ جواب، منفی است. زیرا در بین «خواص»، کنار افراد با سواد، آدمهای بی‌سواد هم هستند. گاهی کسی بی‌سواد است؛ اما جزو خواص است. یعنی می‌فهمد چه کار می‌کند. از روی تصمیم‌گیری و تشخیص عمل می‌کند؛ ولو درس نخوانده، مدرسه نرفته، مدرک ندارد و لباس روحانی نپوشیده است. به‌هرحال، نسبت به قضا یا فهم برخوردار است.

در دوران پیش از پیروزی انقلاب، بنده در ایرانشهر تبعید بودم. در یکی از شهرهای همجوار، چند نفر آشنا داشتیم که یکی از آنها راننده بود، یکی شغل آزاد داشت و بالاخره، اهل فرهنگ و معرفت، به معنای خاص کلمه نبودند. به حسب ظاهر، به آنها «عامی» اطلاق می‌شد. با این حال جزو «خواص» بودند. آنها مرتب برای دیدن ما به ایرانشهر می‌آمدند و از قضایای مذاکرات خود با روحانی شهرشان می‌گفتند. روحانی شهرشان هم آدم خوبی بود؛ منتها جزو «عوام» بود. ملاحظه می‌کنید! راننده کیمپرسی جزو «خواص»، ولی روحانی و پیش‌نماز محترم جزو «عوام»! مثلاً آن روحانی می‌گفت: «چرا وقتی اسم پیغمبر می‌آید یک صلوات می‌فرستید، ولی اسم «آقا» که می‌آید، سه صلوات می‌فرستید؟!» نمی‌فهمید. راننده به او جواب می‌داد: «روزی که دیگر مبارزه‌ای نداشته باشیم؛ اسلام بر همه جا فائق شود؛ انقلاب پیروز شود؛ ما نه تنها سه صلوات، که یک صلوات هم نمی‌فرستیم! امروز این سه صلوات، مبارزه است!» راننده می‌فهمید، روحانی نمی‌فهمید!

این را مثال زدم تا بدانید «خواص» که می‌گوییم، معنایش صاحب لباس خاصی نیست. ممکن است مرد باشد، ممکن است زن باشد. ممکن است تحصیلکرده باشد، ممکن است تحصیل نکرده باشد. ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است فقیر باشد. ممکن است انسانی باشد که در دستگاه‌های دولتی خدمت می‌کند، ممکن است جزو مخالفین دستگاه‌های دولتی طاغوت باشد. «خواص» که می‌گوییم - از خوب و بدش - (خواص را هم باز تقسیم خواهیم کرد) یعنی کسانی که وقتی عملی انجام می‌دهند، موضع‌گیری‌ای می‌کنند و راهی انتخاب می‌کنند، از روی فکر و تحلیل است. می‌فهمند و تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. اینها خواصند. نقطه‌ی مقابلش هم عوام است. عوام یعنی کسانی که وقتی جو به سمتی می‌رود، آنها هم دنبالش می‌روند و تحلیلی ندارند. یک وقت مردم می‌گویند «زننده باد!» این هم نگاه می‌کند، می‌گوید «زننده باد!» یک وقت مردم می‌گویند «مرده باد!» نگاه می‌کند، می‌گوید «مرده باد!» یک وقت جو این طور است؛ این‌جا می‌آید. یک وقت جو آن طور است؛ آن‌جا می‌رود! یک وقت - فرض بفرمایید - حضرت «مسلم» وارد کوفه می‌شود. می‌گویند: «پسر عموی امام حسین علیه‌السلام آمد. خاندان بنی‌هاشم آمدند. برویم، اینها می‌خواهند قیام کنند، می‌خواهند خروج کنند» و چه و چه. تحریک می‌شود، می‌رود دور و بر حضرت مسلم؛ می‌شوند هجده هزار بیعت کننده با مسلم! پنج، شش ساعت بعد، روسای قبایل به کوفه می‌آیند؛ به مردم می‌گویند: «چه کار می‌کنید؟! با چه کسی می‌جنگید؟! از چه کسی دفاع می‌کنید؟! پدران را در می‌آورند!» اینها دور و بر مسلم را خالی می‌کنند و به خانه‌هایشان بر می‌گردند. بعد که سربازان این زیاد دور خانه‌ی «طوعه» را می‌گیرند تا مسلم را دستگیر کنند، همینجا از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند و علیه مسلم می‌جنگند! هر چه می‌کنند، از روی فکر و تشخیص و تحلیل درست نیست. هر طور که جو ایجاب کرد، حرکت می‌کنند. اینها عوامند. بنابراین، در هر جامعه، خواصی داریم و عوامی. فعلاً «عوام» را بگذاریم کنار و سراغ «خواص» برویم.

«خواص»، طبعاً دو جبهه‌اند: خواص جبهه‌ی حق و خواص جبهه‌ی باطل. عده‌ای اهل فکر و فرهنگ و معرفتند و برای جبهه‌ی حق کار می‌کنند. فهمیده‌اند حق با کدام جبهه است. حق را شناخته‌اند و براساس تشخیص خود، برای آن، کار و حرکت می‌کنند. اینها یک دسته‌اند. یک دسته هم نقطه‌ی مقابل حق و ضد حقند. اگر باز به صدر اسلام برگردیم، باید این طور بگوییم که «عده‌ای اصحاب امیرالمومنین و امام حسین، علیهما السلام هستند و طرفدار بنی‌هاشمند. عده‌ای دیگر هم اصحاب معاویه و طرفدار بنی‌امیه‌اند.» بین طرفداران بنی‌امیه هم، افراد با فکر، عاقل و زرنگ بودند. آنها هم جزو خواصند.

پس «خواص» یک جامعه، به دو گروه «خواص طرفدار حق» و «خواص طرفدار باطل» تقسیم می‌شوند. شما از خواص طرفدار باطل چه توقع دارید؟ بدیهی است توقع این است که بنشینند علیه حق و علیه شما برنامه‌ریزی کنند. لذا باید با آنها بجنگید. با خواص طرفدار باطل باید جنگید. این‌که تردید ندارد.

شما خودتان را در صحنه‌ای که از صدر اسلام تبیین می‌کنم، پیدا کنید. یک عده جزو عوامند و قدرت تصمیم‌گیری ندارند. عوام، بسته به خوش طالعی خود، اگر تصادفاً در مقطعی از زمان قرار گرفتند که پیشوایانی مثل امام امیرالمومنین علیه‌السلام و امام راحل ما رضوان‌الله تعالی علیه، بر سر کار بودند و جامعه را به سمت بهشت می‌بردند، به ضرب دست خوبان، به سمت بهشت رانده خواهند شد. اما اگر بخت با آنها یار نبود و در مقطعی قرار گرفتند که «و جعلنا هم ائمه یعدون الی النار» و یا «المرء الی الذین بدلوا نعمه‌الله کفراً و احلوا قومهم دارالبوار. جهنم یصلونها و بنس القرار» به سمت دوزخ خواهند رفت. پس، باید مواظب باشید جزو «عوام» قرار نگیرید.

جزو «عوام» قرار نرفتن، بدین معنا نیست که حتماً در پی کسب تحصیلات عالی باشید؛ نه! گفتم که معنای «عوام» این نیست. ای بسا کسانی که تحصیلات عالی هم کرده‌اند؛ اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که تحصیلات دینی هم کرده‌اند؛ اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که فقیر یا غنی‌اند؛ اما جزو عوامند. عوام بودن، دست خود من و شماست. باید مواظب باشیم که به این جرگه نیویندیم. یعنی هر کاری می‌کنیم از روی بصیرت باشد. هر کس که از روی بصیرت کار نمی‌کند، عوام است. لذا، می‌بینید قرآن در باره‌ی پیغمبر می‌فرماید: «ادعوا الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی.» یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل می‌کنیم، به دعوت می‌پردازیم و پیش می‌رویم. پس، اول ببینید جزو گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید، به سرعت خودتان را از آن گروه خارج کنید. بکوشید قدرت تحلیل پیدا کنید؛ تشخیص دهید و به معرفت دست یابید.

و اما گروه خواص. در گروه خواص، باید ببینیم جزو خواص طرفدار حقیق، یا از جمله‌ی خواص طرفدار باطل محسوب می‌شویم. این‌جا قضیه برای ما روشن است. خواص جامعه‌ی ما، جزو خواص طرفدار حقند و در این تردیدی نیست. زیرا به قرآن، به سنت، به عترت، به راه خدا و به ارزشهای اسلامی دعوت می‌کنند. امروز، جمهوری اسلامی برخوردار از خواص طرفدار حق است. پس، خواص طرفدار باطل، حسابشان جداست و فعلاً به آنها کاری نداریم. به سراغ خواص طرفدار حق می‌رویم.

همه‌ی دشواری قضیه، از این‌جا به بعد است. عزیزان من! خواص طرفدار حق، دو نوعند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذت، راحت، نام و همه‌ی متاعهای خوب قرار دارند. اینهایی که ذکر کردیم، همه از متاعهای خوب است. همه‌اش جزو زیباییهای زندگی است. «متاع الحیاه الدنیا.» «متاع»، یعنی «بهره». اینها بهره‌های زندگی دنیوی است. در قرآن که می‌فرماید «متاع الحیاه الدنیا»، معنایش این نیست که این متاع، بد است؛ نه. متاع است و خدا برای شما آفریده است. منتها اگر در مقابل این متاعها و بهره‌های زندگی، خدای ناخواسته آن قدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیف سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید، و اولیاست! اگر ضمن بهره بردن از متاعهای دنیوی، آن‌جا که پای امتحان سخت پیش می‌آید، می‌توانید از آن متاعها به راحتی دست بردارید، آن وقت حساب است.

می‌بینید که حتی خواص طرفدار حق هم به دو قسم تقسیم می‌شوند. این مسائل، دقت و مطالعه لازم دارد. بر حسب اتفاق نمی‌شود جامعه، نظام و انقلاب را بیمه کرد. باید به مطالعه و دقت و فکر پرداخت. اگر در جامعه‌ای، آن نوع خوب خواص طرفدار حق؛ یعنی کسانی که می‌توانند در صورت لزوم از متاع دنیوی دست بردارند، در اکثریت باشند، هیچ وقت جامعه‌ی اسلامی به سرنوازش جامعه‌ی دوران امام حسین علیه‌السلام مبتلا نخواهد شد و مطمئناً تا ابد بیمه است. اما اگر

قضیه به عکس شد و نوع دیگر خواص طرفدار حق - دل سپردگان به متاع دنیا. آنان که حق شناسند، ولی در عین حال مقابل متاع دنیا، پایشان می‌لرزد - در اکثریت بودند، و امصیبتاست!

آری! وقتی خواص طرفدار حق، یا اکثریت فاطعشان، در یک جامعه، چنان تغییر ماهیت می‌دهند که فقط دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می‌کند؛ وقتی از ترس جان، از ترس تحلیل و تقلیل مال، از ترس حذف مقام و پست، از ترس منفور شدن و از ترس تنها ماندن، حاضر می‌شوند حاکمیت باطل را قبول کنند و در مقابل باطل نمی‌ایستند و از حق طرفداری نمی‌کنند و جانانشان را به خطر نمی‌اندازند؛ آن گاه در جهان اسلام فاجعه با شهادت حسین بن علی علیه السلام - با آن وضع - آغاز می‌شود. حکومت به بنی‌امیه و شاخه‌ی «مروانی» و بعد به بنی‌عباس و آخرش هم به سلسله‌ی سلاطین در دنیای اسلام، تا امروز می‌رسد!

امروز به دنیای اسلام و به کشورهای مختلف اسلامی و سرزمینی که خانه‌ی خدا و مدینه‌النبی در آن قرار دارد، نگاه کنید و ببینید چه فساق و فجاری در راس قدرت و حکومتند! بقیه‌ی سرزمین‌ها را نیز با آن سرزمین قیاس کنید. لذا، شما در زیارت عاشورا می‌گویید: «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد». در درجه‌ی اول، گذاردگان خشت اول را لعنت می‌کنیم، که حق هم همین است.

اکنون که اندکی به تحلیل حادثه‌ی عبرت‌انگیز عاشورا نزدیک شدیم، به سراغ تاریخ می‌رویم:

دوران لغزش خواص طرفدار حق، حدوداً هفت، هشت سال پس از رحلت پیغمبر شروع شد. (به مساله‌ی خلافت، اصلاً کار ندارم. مساله‌ی خلافت، جدا از جریان بسیار خطرناکی است که می‌خواهم به آن بپردازم). قضایا، کمتر از یک دهه پس از رحلت پیغمبر شروع شد. ابتدا سابقه‌داران اسلام - اعم از صحابه و یاران و کسانی که در جنگ‌های زمان پیغمبر شرکت کرده بودند - از امتیازات برخوردار شدند، که بهره‌مندی مالی بیشتر از بیت‌المال، یکی از آن امتیازات بود. چنین عنوان شده بود که تساوی آنها با سایرین درست نیست و نمی‌توان آنها را با دیگران یکسان دانست! این، خشت اول بود. حرکت‌های منجر به انحراف، این گونه از نقطه‌ی کمی آغاز می‌شود و سپس هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتری می‌بخشد. انحرافات، از همین نقطه شروع شد، تا به اواسط دوران عثمان رسید. در دوران خلیفه‌ی سوم، وضعیت به گونه‌ای شد که برجستگان صحابه‌ی پیغمبر، جزو بزرگترین سرمایه‌داران زمان خود محسوب می‌شدند! توجه می‌کنید! یعنی همین صحابه‌ی عالی‌مقام که اسم‌هایشان معروف است - «طلحه»، «زبیر»، «سعد بن ابی وقاص» و غیره - این بزرگان، که هر کدام یک کتاب فطور سابقه‌ی افتخارات در «بدر» و «حنین» و «احد» داشتند، در ردیف اول سرمایه‌داران اسلام قرار گرفتند. یکی از آنها، وقتی مرد و طلاهای مانده از او را خواستند بین ورثه تقسیم کنند، ابتدا به صورت شمش درآوردند و سپس با تیر، بنای شکست و خرد کردن آنها را گذاشتند. (مثل هیزم، که با تیر به قطعات کوچک تقسیم کنند!) طلا را قاعدتاً با سنگ مثقال می‌کشند. ببینید چقدر طلا بوده، که آن را با تیر می‌شکستند! اینها در تاریخ ضبط شده است و مسائلی نیست که بگوییم «شعبه‌ی در کتاب‌های خود نوشته‌اند». حقایقی است که همه در ثبت و ضبط آن کوشیده‌اند. مقدار درهم و دیناری که از اینها به جا می‌ماند، افسانه‌وار بود.

همین وضعیت، مسائل دوران امیرالمومنین علیه‌السلام را به وجود آورد. یعنی در دوران آن حضرت، چون عده‌ای مقام برایشان اهمیت پیدا کرد، با علی در افتادند. بیست و پنج سال از رحلت پیغمبر می‌گذشت و خیلی از خطاها و اشتباهات شروع شده بود. نفس امیرالمومنین علیه‌السلام نفس پیغمبر بود. اگر بیست و پنج سال فاصله نیفتاده بود، امیرالمومنین علیه‌السلام برای ساختن آن جامعه مشکلی نداشت. اما با جامعه‌ای مواجه شد که: «یاخون مال الله دولا. و عبادالله خولا. و دین الله دخلا. بینهم». جامعه‌ای است که در آن، ارزش‌ها تحت‌الشعاع دنیاداری قرار گرفته بود. جامعه‌ای است که امیرالمومنین علیه‌السلام و السلام، وقتی می‌خواهد مردم را به جهاد ببرد، آن همه مشکلات و دردمر برایش دارد! خواص دوران او - خواص طرفدار حق یعنی کسانی که حق را می‌شناختند - اکثرشان کسانی بودند که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند! نتیجه این شد که امیرالمومنین علیه‌السلام و السلام بالاجبار سه جنگ به راه انداخت؛ عمر چهار سال و نه ماه حکومت خود را دایماً در این جنگ‌ها گذراند و عاقبت هم به دست یکی از آن آدم‌های خبیث به شهادت رسید.

امیرالمومنین علیه‌السلام به خاطر وضعیت آن روز جامعه‌ی اسلامی به شهادت رسید. بعد نوبت امامت به امام حسن علیه‌السلام رسید و در همان وضعیت بود که آن حضرت نتوانست بیش از شش ماه دوام بیاورد. تنهای‌تنهایش گذاشتند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌دانست که اگر با همان عده‌ی معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواص جامعه‌ی اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگی‌های معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی دو سال، مردم خواهند گفت «امام حسن علیه‌السلام بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد». لذا، با همه‌ی سختی‌ها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا می‌دانست خونش هدر خواهد شد.

گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است! حقا که چنین است! این نکته را اهل معنا و حکمت و دقت، خوب درک می‌کنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکل‌تر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه‌السلام این مشکل را انتخاب کرد.

وضع آن زمان چنین بوده است. خواص تسلیم بودند و حاضر نمی‌شدند حرکتی کنند. یزید که بر سر کار آمد، جنگیدن با او امکان‌پذیر شد. به تعبیری دیگر: کسی که در جنگ با یزید کشته می‌شد، خونش، به دلیل وضعیت خرابی که یزید داشت، پامال نمی‌شد. امام حسین علیه‌السلام به همین دلیل قیام کرد. وضع دوران یزید به گونه‌ای بود که قیام، تنها انتخاب ممکن به نظر می‌رسید. این، به‌خلاف دوران امام حسن علیه‌السلام بود که دو انتخاب «شهید شدن» و «زنده ماندن» وجود داشت و زنده ماندن، ثواب و اثر و زحمتش بیش از کشته شدن بود. لذا، انتخاب سخت‌تر را امام حسن علیه‌السلام کرد. اما در زمان امام حسین علیه‌السلام، وضع بدان گونه نبود. یک انتخاب بیشتر وجود نداشت. زنده ماندن معنی نداشت؛ قیام نکردن معنی نداشت و لذا بایستی قیام می‌کرد. حال اگر در اثر آن قیام به حکومت می‌رسید، رسیده بود. کشته هم می‌شد، شده بود. بایستی راه را نشان می‌داد و پرچم را بر سر راه می‌کوبید تا معلوم باشد وقتی که وضعیت چنان است، حرکت باید چنین باشد.

وقتی امام حسین علیه‌السلام قیام کرد - با آن عظمتی که در جامعه‌ی اسلامی داشت - بسیاری از خواص به نزدش نیامدند و به او کمک نکردند. ببینید وضعیت در یک جامعه، تا چه اندازه به وسیله‌ی خواصی که حاضرند دنیای خودشان را - به راحتی - بر سرنوشت دنیای اسلام در قرنها آینده ترجیح دهند، خراب می‌شود!

عظمت مقام امام حسین علیه‌السلام در بین خواص چنین است که حتی «ابن عباس» در مقابلش خضوع می‌کند؛ «عبدالله بن جعفر» خضوع می‌کند، عبدالله بن زبیر - با آن‌که از حضرت خوشش نمی‌آید - خضوع می‌کند. بزرگان و همه‌ی خواص اهل حق، در برابر عظمت مقام او، خاضعند. خاضعان به او، خواص جبهه‌ی حقد؛ که طرف حکومت نیستند؛ طرف بنی‌امیه نیستند و طرف باطل نیستند. در بین آنها، حتی شیعیان زیادی هستند که امیرالمومنین علیه‌السلام را قبول دارند و او را خلیفه‌ی اول می‌دانند. اما همه‌ی اینها، وقتی که با شدت عمل دستگاه حاکم مواجه می‌شوند و می‌بینند بناست جانانشان، سلامتی‌شان، راحتی‌شان، مقامشان و پولشان به خطر بیفتد، پس می‌زنند! اینها که پس زدند، عوام مردم هم به آن طرف رو می‌کنند.

وقتی به اسامی کسانی که از کوفه برای امام حسین علیه‌السلام نامه نوشتند و او را دعوت کردند، نگاه می‌کنید، می‌بینید همه جزو طبقه‌ی خواص و از زبندگان و برجستگان جامعه‌اند. تعداد نامه‌ها زیاد است. صدها صفحه نامه و شاید چندین خورجین یا بسته‌ی بزرگ نامه، از کوفه برای امام حسین علیه‌السلام فرستاده شد. همه‌ی نامه‌ها را بزرگان و اعیان و شخصیت‌های برجسته و نام و نشاندار و همان خواص نوشتند. منتها مضمون و لحن نامه‌ها را که نگاه کنید، معلوم می‌شود از این خواص طرفدار حق، کدامها جزو دسته‌ای هستند که حاضرند دینشان را قربانی دنیایشان کنند و کدامها کسانی هستند که حاضرند دنیایشان را قربانی دینشان کنند. از تفکیک نامه‌ها هم می‌شود فهمید که عده‌ی کسانی که حاضرند دینشان را قربانی دنیا کنند، بیشتر است. نتیجه در کوفه آن می‌شود که مسلم بن عقیل به شهادت می‌رسد و از همان کوفه‌ای که هجده هزار شهروندش با مسلم بیعت کردند، بیست، سی هزار نفر یا بیشتر، برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام به کربلا می‌روند! یعنی حرکت خواص، به دنبال خود، حرکت عوام را می‌آورد.

نمی‌دانم عظمت این حقیقت که برای همیشه گریبان انسانهای هوشمند را می‌گیرد، درست برای ما روشن می‌شود یا نه؟ ماجرای کوفه را لابد شنیده‌اید. به امام حسین علیه‌السلام نامه نوشتند و آن حضرت در نخستین گام، مسلم بن عقیل را به کوفه اعزام کرد. با خود اندیشید: «مسلم را به آنجا می‌فرستم. اگر خبر داد که اوضاع مساعد است، خود نیز راهی کوفه می‌شوم.» مسلم بن عقیل به محض ورود به کوفه، به منزل بزرگان شیعه وارد شد و نامه‌ی حضرت را خواند. گروه گروه، مردم آمدند و همه، اظهار ارادت کردند. فرماندار کوفه، «نعمان بن بشیر» نام داشت که فردی ضعیف و ملایم بود. گفت: «تا کسی با من سر جنگ نداشته باشد، جنگ نمی‌کنم.» لذا با مسلم مقابله نکرد. مردم که جو را آرام و میدان را باز می‌دیدند، بیش از پیش با حضرت بیعت کردند. دو، سه تن از خواص جبهه‌ی باطل - طرفداران بنی‌امیه - به یزید نامه نوشتند که «اگر می‌خواهی کوفه را داشته باشی، فرد شایسته‌ای را برای حکومت بفرست؛ چون نعمان بن بشیر نمی‌تواند در مقابل مسلم بن عقیل مقاومت کند.» یزید هم عبدالله بن زیاد، فرماندار بصره را حکم داد که علاوه بر بصره - به قول امروز، «با حفظ سمت» - کوفه را نیز تحت حکومت خود درآورد. عبدالله بن زیاد از بصره تا کوفه یکسره تاخت. (در قضیه‌ی آمدن او به کوفه هم نقش خواص معلوم می‌شود، که اگر دیدم مجال هست، بخشی از آن را برایتان نقل خواهم کرد.) او هنگامی به دروازه‌ی کوفه رسید که شب بود. مردم معمولی کوفه - از همان عوامی که قادر به تحلیل نبودند - تا دیدند فردی با اسب و تجهیزات و نقاب بر چهره وارد شهر شد، تصور کردند امام حسین علیه‌السلام است. جلو دویدند و فریاد «السلام علیک یا بن رسول‌الله» در فضا طنین افکند!

ویژگی فرد عامی، چنین است. آدمی که اهل تحلیل نیست، منتظر تحقیق نمی‌شود. دیدند فردی با اسب و تجهیزات وارد شد. بی آنکه یک کلمه حرف با او زده باشند، تصور غلط کردند. تا یکی گفت «او امام حسین علیه‌السلام است» همه فریاد «امام حسین، امام حسین» برآوردند! به او سلام کردند و مقدمش را گرامی داشتند؛ بی آنکه صبر کنند تا حقیقت آشکار شود. عبدالله هم اعتنا‌ی به آنها نکرد و خود را به دارالاماره رساند و از همان جا طرح مبارزه با مسلم بن عقیل را به اجرا گذاشت. اساس کار او عبارت از این بود که طرفداران مسلم بن عقیل را با اشد فشار مورد تهدید و شکنجه قرار دهد. بدین جهت، «هانی بن عروه» را با عذر و حيله به دارالاماره کشاند و به ضرب و شتم او پرداخت. وقتی گروهی از مردم در اعتراض به رفتار او دارالاماره را محاصره کردند، با توسل به دروغ و نیرنگ، آنها را متفرق کرد.

در این مقطع هم، نقش خواص به اصطلاح طرفدار حق که حق را شناختند و تشخیص دادند، اما دنیایشان را بر آن مرجح دانستند، آشکار می‌شود. از طرف دیگر، حضرت مسلم با جمعیت زیادی به حرکت درآمد. در تاریخ «ابن اثیر» آمده است که گویی سی هزار نفر اطراف مسلم گرد آمده بودند. از این عده فقط چهار هزار نفر دروازه‌ی محل اقامت او ایستاده بودند و شمشیر به دست، به نفع مسلم بن عقیل شعار می‌دادند.

این وقایع، مربوط به روز نهم ذی‌الحجه است. کاری که ابن زیاد کرد این بود که عده‌ای از خواص را وارد دسته‌های مردم کرد تا آنها را بترسانند. خواص هم در بین مردم می‌گشتند و می‌گفتند «با چه کسی سر جنگ دارید؟! چرا می‌جنگید؟! اگر می‌خواهید در امان باشید، به خانه‌هایتان برگردید. اینها بنی‌امیه‌اند. پول و شمشیر و تازیانه دارند.» چنان مردم را ترسانند و از گرد مسلم پراکنند که آن حضرت به وقت نماز عشا هیچ کس را همراه نداشت؛ هیچ کس!

آن گاه ابن زیاد به مسجد کوفه رفت و اعلان عمومی کرد که «همه باید به مسجد بیایند و نماز عشاایشان را به امامت من بخوانند!»

تاریخ می‌نویسد: «مسجد کوفه مملو از جمعیتی شد که پشت سر ابن زیاد به نماز عشا ایستاده بودند.» چرا چنین شد؟ بنده که نگاه می‌کنم، می‌بینم خواص طرفدار حق مقصرند و بعضی‌شان در نهایت بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل «شریح قاضی». شریح قاضی که جزو بنی‌امیه نبود! کسی بود که می‌فهمید حق با کیست. می‌فهمید که اوضاع از چه قرار است. وقتی «هانی بن عروه» را با سر و روی مجروح به زندان افکندند، سربازان و افراد قبیله‌ی او اطراف قصر عبدالله زیاد را به کنترل خود درآوردند.

ابن زیاد ترسید. آنها می‌گفتند: «شما هانی را کشته‌اید.» ابن زیاد به «شریح قاضی» گفت: «برو بین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده.» شریح دید هانی بن عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: «ای مسلمانان! این چه وضعی است؟! پس قوم من چه شدند؟! چرا سراغ من نیامدند؟! چرا نمی‌آیند مرا از این‌جا نجات دهند؟! مگر مرده‌اند؟!» شریح قاضی گفت: «می‌خواستم حرفهای هانی را به کسانی که دور دارالاماره را گرفته بودند، منعکس کنم. اما افسوس که جاسوس عبدالله آنجا حضور داشت و جرات نکردم!» «جرات نکردم» یعنی چه؟ یعنی همین که ما می‌گوییم ترجیح دنیا بر دین! شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می‌داد، تاریخ عوض می‌شد. اگر شریح به مردم می‌گفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عبدالله قصد دارد او را بکشد، با توجه به این‌که عبدالله هنوز قدرت نگرفته بود، آنها می‌ریختند و هانی را نجات می‌دادند. با نجات هانی هم قدرت پیدا می‌کردند، روحیه می‌یافتند، دارالاماره را محاصره می‌کردند، عبدالله را می‌گرفتند؛ یا می‌کشتند و یا می‌فرستادند می‌رفت. آن گاه کوفه از آن امام حسین علیه‌السلام می‌شد و دیگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد! اگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد؛ یعنی امام حسین علیه‌السلام به حکومت می‌رسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول می‌کشید برای تاریخ، برکات زیادی داشت. گرچه، بیشتر هم ممکن بود طول بکشد.

یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می‌دهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه‌ی گمراهی می‌غلطانند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن وضعیت است، شهادت حق ندادی؟! عیب و نقص خواص ترجیح دهنده‌ی دنیا بر دین، همین است.

به داخل شهر کوفه برگردیم؛ وقتی که عبدالله بن زیاد به روسای قبایل کوفه گفت «بروید و مردم را از دور مسلم پراکنده کنید و گرنه پدرتان را در می‌آورم» چرا امر او را اطاعت کردند؟! روسای قبایل که همه‌شان اموی نبودند و از شام نیامده بودند! بعضی از آنها جزو نویسندگان نامه به امام حسین علیه‌السلام بودند. «شبت بن ربیع» یکی از آنها بود که به امام حسین علیه‌السلام نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. همو، جزو کسانی است که وقتی عبدالله گفت «بروید مردم را از دور مسلم متفرق کنید» قدم پیش گذاشت و به تهدید و تطمیع و ترساندن اهالی کوفه پرداخت!

چرا چنین کاری کردند؟! اگر امثال شیت بن ربعی در یک لحظه حساس، به جای این‌که از ابن زیاد بترسند، از خدا می‌ترسیدند، تاریخ عوض می‌شد. گیرم که عوام متفرق شدند؛ چرا خواص مومنی که دور مسلم بودند، از او دست کشیدند؟ بین اینها افرادی خوب و حسابی بودند که بعضیشان بعدا در کربلا شهید شدند؛ اما این‌جا، اشتباه کردند.

البته آنهایی که در کربلا شهید شدند، کفاره‌ی اشتباهشان داده شد. درباره‌ی آنها بحثی نیست و اسمشان را هم نمی‌آوریم. اما کسانی از خواص، به کربلا هم نرفتند. نتوانستند بروند؛ توفیق پیدا نکردند و البته، بعد مجبور شدند جزو توابین شوند. چه فایده؟! وقتی امام حسین علیه‌السلام کشته شد؛ وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت؛ وقتی فاجعه اتفاق افتاد؛ وقتی حرکت تاریخ به سمت سراسیمب آغاز شد، دیگرچه فایده؟! لذاست که در تاریخ، عده‌ی توابین، چند برابر عده‌ی شهدای کربلاست. شهدای کربلا همه در یک روز کشته شدند؛ توابین نیز همه در یک روز کشته شدند. اما اثری که توابین در تاریخ گذاشتند، یک هزارم اثری که شهدای کربلا گذاشتند، نیست! به‌خاطر این‌که در وقت خود نیامدند. کار را در لحظه‌ی خود انجام ندادند. دیر تصمیم گرفتند و دیر تشخیص دادند.

چرا مسلم بن عقیل را با این‌که می‌دانستید نماینده‌ی امام است، تنها گذاشتید؟! آمده بود و با او بیعت هم کرده بودید. قبولش هم داشتید. (به عوام کاری ندارم. خواص را می‌گویم.) چرا هنگام عصر و سر شب که شد، مسلم را تنها گذاشتید تا به خانه «طوعه» پناه ببرد؟! اگر خواص، مسلم را تنها نمی‌گذاشتند و مثلا، عده به صد نفر می‌رسید، آن صد نفر دور مسلم را می‌گرفتند. خانه‌ی یکی‌شان را مقرر فرماندهی می‌کردند. می‌ایستادند و دفاع می‌کردند. مسلم، تنها هم که بود، وقتی خواستند دستگیرش کنند، ساعتها طول کشید. سربازان ابن زیاد، چندین بار حمله کردند؛ مسلم به تنهایی همه را پس زد. اگر صد نفر مردم با او بودند، مگر می‌توانستند دستگیرش کنند؟! باز مردم دورشان جمع می‌شدند. پس، خواص در این مرحله، کوتاهی کردند که دور مسلم را نگرفتند.

ببینید! از هر طرف حرکت می‌کنیم، به خواص می‌رسیم. تصمیم‌گیری خواص در وقت لازم؛ تشخیص خواص در وقت لازم؛ گذشت خواص از دنیا در لحظه‌ی لازم؛ اقدام خواص برای خدا در لحظه‌ی لازم. اینهاست که تاریخ و ارزشها را نجات می‌دهد و حفظ می‌کند! در لحظه‌ی لازم، باید حرکت لازم را انجام داد. اگر تامل کردید و وقت گذشت، دیگر فایده ندارد. در الجزایر، جبهه‌ی اسلامی آن کشور برنده‌ی انتخابات شده بود؛ ولی با تحریک امریکا و دیگران، حکومت نظامی بر سر کار آمد. روز اولی که حکومت نظامی در آن‌جا شکل گرفت، از قدرتی برخوردار نبود. اگر آن روز - بنده، پیغام هم برایشان فرستاده بودم - و در آن ساعات اولیه‌ی حکومت نظامی، مسوولین جبهه‌ی اسلامی، مردم را به خیابانها کشانده بودند، قدرت نظامی کاری نمی‌توانست بکند، و از بین می‌رفت. نتیجه این‌که امروز در الجزایر حکومت اسلامی بر سر کار بود. اما اقدامی نکردند. در وقت خودش بایستی تصمیم می‌گرفتند، نگرفتند. عده‌ای ترسیدند؛ عده‌ای ضعف پیدا کردند؛ عده‌ای اختلال کردند، و عده‌ای بر سر کسب ریاست، با هم نزاع کردند.

در عصر روز هجدهم بهمن ماه سال ۵۷، در تهران حکومت نظامی اعلام شد. امام به مردم فرمود: «به خیابانها بریزید». اگر امام در آن لحظه چنین تصمیمی نمی‌گرفت، امروز محمدرضا در این مملکت بر سر کار بود. یعنی اگر با حکومت نظامی ظاهر می‌شدند، و مردم در خانه‌هایشان می‌ماندند، اول امام و ساکنان مدرسه‌ی «رفاه» و بعد اهالی بقیه‌ی مناطق را قتل عام و نابود می‌کردند. پانصد هزار نفر را در تهران می‌کشتند و قضیه تمام می‌شد. چنان که در اندونزی یک میلیون نفر را کشتند و تمام شد. امروز هم آن آقا بر سر کار است و شخصیت خیلی هم آبرومند و محترمی است! آب هم از آب تکان نخورد! اما امام، در لحظه‌ی لازم تصمیم لازم را گرفت. اگر خواص امری را که تشخیص دادند به موقع و بدون فوت وقت عمل کنند، تاریخ نجات پیدا می‌کند و دیگر حسین‌بن‌علی‌ها به کربلاها کشانده نمی‌شوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند، فهمیدند اما با هم اختلاف کردند؛ کربلاها در تاریخ تکرار خواهد شد.

به افغانها نگاه کنید! در راس کار، آدمهای حسابی بودند؛ اما طبقه‌ی خواص منتشر در جامعه، جواب ندادند. یکی گفت: «ما امروز دیگر کار داریم». یکی گفت: «دیگر جنگ تمام شد. ولمان کنید، بگذارید سراغ کارمان برویم؛ برویم کاسبی کنیم. چند سال، همه آلاف و الوف جمع کردند؛ ولی ما در جبهه‌ها گشتیم و از این جبهه به آن جبهه رفتیم. گاهی غرب، گاهی جنوب، گاهی شمال. بس است دیگر!» خوب؛ اگر این گونه عمل کردند، همان کربلاها در تاریخ، تکرار خواهد شد!

خدای متعال وعده داده است که اگر کسی او را نصرت کند، او هم نصرتش خواهد کرد. برو، برگرد ندارد! اگر کسی برای خدا تلاش و حرکت کند، پیروزی نصیبش خواهد شد. نه این‌که به هر یک نفر پیروزی می‌دهند! وقتی مجموعه‌ای حرکت می‌کند، البته، شهادتها هست، سختیها هست، رنجها هست؛ اما پیروزی هم هست: «ولینصرن الله من ینصره». نمی‌فرماید که نصرت می‌دهیم؛ خون هم از دماغ کسی نمی‌آید. نه! «فیقتلون و یقتلون»؛ می‌کشند و کشته می‌شوند؛ اما پیروزی به دست می‌آورند. این، سنت الهی است. وقتی که از ریخته شدن خونمان ترسیدیم؛ از هدر شدن پول و آبرو ترسیدیم؛ به خاطر خانواده ترسیدیم؛ به خاطر دوستان ترسیدیم؛ به خاطر منغص شدن راحتی و عیش خودمان ترسیدیم؛ به خاطر حفظ کسب و کار و موقعیت حرکت نکردیم؛ به خاطر گسترش ضیاع و عقار حرکت نکردیم؛ معلوم است دیگر! ده تن امام حسین هم سر راه قرار بگیرند، همه شهید خواهند شد و از بین خواهند رفت! کم‌این‌که امیرالمومنین علیه‌الصلاه والسلام شهید شد؛ کم‌این‌که امام حسین علیه‌السلام شهید شد.

خواص! خواص! طبقه‌ی خواص...! عزیزان من! ببینید شما جزو کدام دسته‌اید؟ اگر جزو خواصید - که البته هستی - پس حواستان جمع باشد. عرض ما فقط این است. البته مطلبی که درباره‌ی آن صحبت کردیم، خلاصه‌ای از کل بود. در دو بخش باید روی این مطلب کار شود: یکی بخش تاریخی قضیه است؛ که اگر وقت داشتیم خودم می‌کردم. مناسفانه برای پرداختن به این مقولات، وقتی برایم نمی‌ماند. به هر صورت، علاقه‌مندان کاردان باید بگردند و نمونه‌هایی را که در تاریخ فراوان است، بیابند و ذکر کنند که کجاها خواص بایستی عمل می‌کردند و نکردند؟ اسم این خواص چیست؟ چه کسانی هستند؟ البته اگر مجال بود و خودم و شما خسته نمی‌شدید، ممکن بود ساعتی در زمینه‌ی همین موضوعات و اشخاصش برایتان صحبت کنم؛ چون در ذهنم هست.

بخش دیگری که باید روی آن کار شود، تطبیق با وضع هر زمان است. نه فقط زمان ما، بلکه هر زمان. باید معلوم شود که در هر زمان، طبقه‌ی خواص، چگونه باید عمل کنند تا به وظیفه‌شان عمل کرده باشند. این‌که گفتیم «اسیر دنیا نشوند» یک کلمه است. چگونه اسیر دنیا نشوند؟ مثلاها و مصداقهایش چیست؟

عزیزان من! حرکت در راه خدا، همیشه مخالفینی دارد. از همین خواصی که گفتیم، اگر یک نفرشان بخواهد کار خوبی انجام دهد - کاری را که باید انجام دهد - ممکن است چهار نفر دیگر از خود خواص پیدا شوند و بگویند: «آقا، مگر تو بیکاری؟! مگر دیوانه‌ای؟! مگر زن و بچه نداری؟! چرا دنبال چنین کارها می‌روی؟!» کم‌این‌که در دوره‌ی مبارزه هم می‌گفتند.

اما آن یک نفر باید بایستد. یکی از لوازم مجاهدت خواصی، این است که باید در مقابل حرفها و ملامتها ایستاد. تخطئه می‌کنند، بد می‌گویند، تهمت می‌زنند؛ مساله‌ای نیست.

عرض این است که هر حرکتی شما انجام دهید و یا خواص در هر بخشی انجام دهند (حرکت اخیر، البته نسبت به کارهای بزرگ و عظیمی که ممکن است در آینده

پیش آید، امر کوچکی است) کسانی هستند که بگویند «چرا؟» و اشکال کنند. خدا را شکر می‌کنیم که امروز کشور ما، کشور مجاهدت فی سبیل الله است، کشور جهاد است، کشور ایثار است و کشور ارزشهاست. مسئولین کشور، بزرگان کشور، علمای اعلام، گویندگان، مبلغین و حتی در بخشهای زیادی دانشگاهها و جاهای دیگر، در خدمت اسلام، در خدمت انقلاب و در خدمت ارزشها حرکت می‌کنند. نیروهای مسلح هم که معلوم است، مظهر ارزشهایند. سپاه و این سوابق روشن و چنین لشکریایی که وضعشان معلوم است. چقدر اینها زحمت کشیدند و چقدر ارزش آفریدند! الان هم باید دنبال ارزشها باشند.

#### بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) / ۱۳۷۵/۰۲/۲۰

شما خودتان را در صحنه‌ای که از صدر اسلام تبیین می‌کنم، پیدا کنید. یک عده جزو عوامند و قدرت تصمیم‌گیری ندارند. عوام، بسته به خوش طالعی خود، اگر تصادفا در مقطعی از زمان قرار گرفتند که پیشوایانی مثل امام امیرالمومنین علیه‌السلام و امام راحل ما رضوان الله تعالی علیه، بر سر کار بودند و جامعه را به سمت بهشت می‌بردند، به ضرب دست خوبان، به سمت بهشت رانده خواهند شد. اما اگر بخت با آنها یار نبود و در مقطعی قرار گرفتند که «و جعلنا هم ائمه یدعون الی النار» (۱) و یا «الم تر الی الذین بدلوا نعم الله کفرا و احلوا قومهم دارالبوار. جهنم یصلونها و بنس القرار» (۲) به سمت دوزخ خواهند رفت. پس، باید مواظب باشید جزو «عوام» قرار نگیرید.

#### بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) / ۱۳۷۵/۰۲/۲۰

جزو «عوام» قرار نرفتن، بدین معنا نیست که حتما در پی کسب تحصیلات عالی باشید؛ نه! گفتم که معنای «عوام» این نیست. ای بسا کسانی که تحصیلات عالی هم کرده‌اند؛ اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که تحصیلات دینی هم کرده‌اند؛ اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که فقیر یا غنی‌اند؛ اما جزو عوامند. عوام بودن، دست خود من و شماست. باید مواظب باشیم که به این جرگه نیویندیم. یعنی هر کاری می‌کنیم از روی بصیرت باشد. هر کس که از روی بصیرت کار نمی‌کند، عوام است. لذا، می‌بینید قرآن درباره‌ی پیغمبر می‌فرماید: «ادعوا الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی» (۱) یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل می‌کنیم، به دعوت می‌پردازیم و پیش می‌رویم. پس، اول ببینید جزو گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید، به سرعت خودتان را از آن گروه خارج کنید. بکشید قدرت تحلیل پیدا کنید؛ تشخیص دهید و به معرفت دست یابید.

#### بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) / ۱۳۷۵/۰۲/۲۰

خواص طرفدار حق، دو نوعند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذت، راحت، نام و همهی متاعهای خوب قرار دارند. اینهایی که ذکر کردیم، همه از متاعهای خوب است. همه‌اش جزو زیباییهای زندگی است. «متاع الحیاه الدنیا» (۱) «متاع»، یعنی «بهره». اینها بهره‌های زندگی دنیوی است. در قرآن که می‌فرماید «متاع الحیاه الدنیا»، معنایش این نیست که این متاع، بد است؛ نه. متاع است و خدا برای شما آفریده است. منتها اگر در مقابل این متاعها و بهره‌های زندگی، خدای ناخواسته آن قدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیف سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید، و اولیاست! اگر ضمن بهره بردن از متاعهای دنیوی، آنجا که پای امتحان سخت پیش می‌آید، می‌توانید از آن متاعها به راحتی دست بردارید، آن وقت حساب است.

#### بیانات در دیدار نمایندگان بنجمین دوره مجلس شورای اسلامی / ۱۳۷۵/۰۲/۲۹

مجلس پنجم در شرایطی تشکیل شد که دشمنان این ملت و این کشور، با تنگ کردن دایره‌ی حمله‌های تبلیغاتی و سیاسی خود، بیش از همیشه می‌خواستند و می‌خواهند که جمهوری اسلامی را به نحوی مورد تضعیف و کید و مکر خودشان قرار دهند. آرزو می‌کردند که این مجلس، سر وقت تشکیل نشود، یا حضور مردم در انتخابات آن، حضور چشمگیری نباشد، یا در مراحل انتخاب نمایندگان، درگیریهایی میان مردم، میان خواص و میان طرفداران چهره‌های معروف واقع شود و یا فضای کشور به خاطر انتخابات، تیره و نار گردد و جو کینه‌ورزی نسبت به یکدیگر، راه را بر بصیرتها و دلسوزیها ببندد. اینها آرزوهای دشمن بود.

با همهی وجود باید خدای متعال را شکر کنیم که هیچ یک از اینها تحقق پیدا نکرد. مردم از همیشه بیشتر شرکت کردند و با وجود حضور جناحهای فکری و سلیقه‌ای مختلف، میدان انتخابات، میدانی پاک و بدون گرد و غبارهای معمولی انتخابات گوناگون در دنیا انجام گرفت. در آن جایی که آحاد و خواص مردم و گروههای حزبی ادعا می‌کنند که از تمدن و نزاکت برخوردارند، ملاحظه می‌کنید و می‌شنوید که مردم به خاطر انتخابات، با ساطور به جان یکدیگر می‌افتند! قتلها می‌شود، تشنجه صورت می‌گیرد و کشورها تا مدتی، رهین حوادث انتخابات می‌شوند.

#### بیانات در دیدار جمعی از خانواده‌های شهیدا / ۱۳۷۶/۰۲/۱۷

اگر می‌خواهید خدا را از خودتان راضی کنید و وجودتان در راه خدا مفید واقع شود و مقاصد و اهداف عالی ربوبی و الهی درباره‌ی عالم آفرینش تحقق پیدا کند، باید خودتان را در مقابل اهداف الهی ندیده بگیرید. تکلیف ما لایطاق هم نیست؛ تا آن جایی که می‌شود. هر جایی که گروهی از انسانهای مومن این کار را کردند، کلمه‌ی خدا پیروز شد. هر جایی هم که بندگان مومن خدا پایشان لرزید، بدون برو برگرد، کلمه‌ی باطل پیروز شد.

در انقلاب، بندگان مومن خدا که این ایثار و گذشت را کردند، انقلاب پیروز شد. کاری شد که هیچ تحلیلی پیش‌بینی نمی‌کرد که بشود؛ یعنی اقامه‌ی حکومت اسلام، حکومت دین؛ آن هم در این نقطه‌ی عالم. چه کسی فکر می‌کرد؟ چه کسی باور می‌کرد؟ اما به برکت این حرکت شهیدان و مومنان و ایثارگران، این کار نشدنی انجام شد؛ چون جمع برگزیده و گروه قابل توجهی از مومنان، - نمی‌گوییم همه - خود را نادیده گرفتند. همه باید سعی کنند که جزو این گروه باشند، تا این افتخار متعلق به آنها باشد.

هر جایی که این گذشت نبود - مثل آنجاها که نیست؛ مثل در طول تاریخ که نیست؛ مثل دوران امام حسین علیه‌السلام که اکثریت قاطع زیدگان و خواص و مومنان شانه خالی کردند و ترسیدند و عقب رفتند - کلمه‌ی باطل پیروز شد، حکومت یزید سر کار آمد، حکومت بنی‌امیه نود سال سر کار آمد، حکومت بنی‌عباس پنج، شش قرن سرکار آمد و ماند. به خاطر آنکه این گذشت انجام نشد، مردم چه کشیدند! جوامع اسلامی چه کشیدند! مومنین چه کشیدند!

صحنه، صحنه‌ی روشنی است. عزیزان من! همهی دوران زندگی ما، جنگ احد است. اگر خوب حرکت کردیم، دشمن شکست خواهد خورد؛ ولی به مجرد این‌که چشممان به غنائم افتاد و دیدیم چهار نفر غنیمت جمع می‌کنند، ما هم حسودیمان شد، سنگر را رها کردیم و به سمت غنیمت رفتیم، ورق برمی‌گردد. دیدید که در جنگ احد ورق برگشت؛ در طول تاریخ اسلام، جنگ احد تکرار شده است.

فرماندهی الهی آشنای با صفحه‌ی حقیقت، با آن دل نورانی، این عده را این‌جا گذاشته و گفته است که شما از این‌جا تکان نخورید و پاسداران جبهه باشید؛ اما تا چشمشان افتاد و دیدند که چهار نفر آن پایین غنیمت جمع می‌کنند، پای اینها هم لرزید. البته اگر با تک تک آنها صحبت می‌کردید، می‌گفتند ما هم بالاخره آدمیم، ما هم دل داریم، ما هم خانه و زندگی می‌خواهیم. بله؛ اما دیدید که با این تسلیم شدن در مقابل خواسته‌های حقیر بشری، چه اتفاقی افتاد! دندان پیامبر شکست؛ بدن مبارک آن حضرت مجروح شد؛ جبهه‌ی حق مغلوب شد؛ دشمن پیروز گردید و چقدر از بزرگان اسلام شهید شدند.



### بیانات در دیدار مهمانان کنفرانس وحدت اسلامی / ۱۳۷۶/۰۵/۰۱

این منطقه‌ی سوق‌الجیشی و سرزمینهای بایرکتی که در اختیار مسلمانان است، امروز حامل و حاوی امکاناتی چون نفت و گاز و امثال اینهاست که بشر برای تمدن خود، به صورت روزمره به آن احتیاج دارد. یک میلیارد و چند صد میلیون نفر مسلمان هستند؛ یعنی بیش از یک پنجم مردم دنیا. این همه جمعیت، در چنین منطقه‌ای؛ آن هم با برافراشته شدن پرچم اسلام در قلب این منطقه - یعنی در ایران اسلامی که امروز قلب و مرکز اصلی دنیای اسلام است - چرا باید از این استفاده نشود؟ این، یک امکان بزرگ در اختیار مسلمانان است. وسوسه‌ی جدایی دین از سیاست را که یک روز انگلیسیها گفتند، یک روز امریکاییها ترویج نمودند و یک روز ابادی آنها در بوق کردند، برای این است که مسلمانان از این امکان و از این موقعیت غفلت کنند. در این زمینه، بیشترین وظیفه را هم خواص دارند. خواص، یعنی علما و روشنفکران و شعرا و خطبا و روزنامه‌نگاران و صاحبان نفوذ در بین گروههای مردمی. اینها هستند که بیشترین تکلیف را دارند. وقت آن رسیده است که دنیای اسلام به خود آید و اسلام را به عنوان صراط المستقیم الهی و راه نجات انتخاب کند و در آن، با استحکام قدم بردارد. وقت آن رسیده است که دنیای اسلام، اتحاد خود را حفظ کند و در مقابل دشمن مشترکی که همه‌ی گروههای اسلامی، آسیب آن دشمن را دیده‌اند - یعنی استکبار و صهیونیسم - به طور متحد بایستند، شعارهای واحدی بدهد، تبلیغ واحدی بکند و راه واحدی را بپیماید. ان‌شاءالله مورد تایید پروردگار و مورد حمایت قوانین و سنن الهی هم خواهد بود و پیش خواهد رفت.

### بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیات دولت / ۱۳۷۶/۰۶/۰۲

در زمینه کارها باید اساس را مردم قرار داد. این، حرف کلی است. همه این حرف را می‌زنند؛ هیچ‌کس هم منکر این حرف نیست. تازگی این حرف در اینجاست که اگر بخواهیم توجه بکنیم، گاهی اوقات منافع و خواست عامه مردم، با منافع گروههای خاص تعارض پیدا می‌کند. این، جایی است که بسیار حساس است. برادرانی که با مسائل دولتی و مدیریتهای کلان سروکار دارند، خوب می‌توانند مصداقهای این را پیدا کنند. شاید الان اگر من بخواهم بیان کنم، در ذهن خودم مصداقهای فراوانی وجود دارد که البته بنای بر ذکر مصداق نیست.

جاهایی است که اگر اقدامی را در زمینه صنعت، در زمینه مسائل اقتصادی، در زمینه مسائل پولی، در زمینه مسائل فرهنگی و در زمینه مسائل گوناگون انجام دهیم، به نفع مردم است؛ اما گروههای خاصی در جامعه هستند - گروههای پولی، مالی، اقتصادی، ثروتمندان، گروههای فرهنگی و گروههای سیاسی - که اینها متضرر خواهند شد. این، آن نقطه حساس است. آن صراط مستقیم، این‌جا معلوم می‌شود. این، جای همان فرمایش امیرالمومنین علیه‌السلام است که «فان سخط العامه، یجحف برضی الخاصه». یعنی اگر یک وقت مردم خشمگین شوند، خشنودی گروههای خاص را پایمال خواهد کرد. گیرم که چند صباحی، ما در فلان سیاستی که اعمال کردیم و فلان کاری که اجرا نمودیم، چهار نفر از گروههای خاص یا گروههای پولی و مالی را هم از خودمان راضی کردیم؛ اما اگر خدای ناکرده با این کار، مردم را ناراضی کرده باشیم، این ناراضی مردم مثل توفانی می‌آید و همه اینها را در می‌نوردد. این، هیچ ارزشی ندارد. بعد عکسش را می‌فرمایند: «وان سخط الخاصه، یغفر مع رضی العامه». یعنی اگر فرض کنیم که گروههای خاص سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره، سر سیاست و عملی از ما خشمگین و ناراضی شدند و گفتند که دولت چرا این کار را انجام داد، چنانچه «یغفر مع رضی العامه»؛ یعنی وقتی که عامه و - به تعبیر امروز ما - توده مردم خشنود و راضی باشند، خشم آن گروهها قابل بخشایش است. باید این را فکر کرد.

### بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیات دولت / ۱۳۷۶/۰۶/۰۲

[راجع به تعارض منافع عامه مردم، با منافع گروههای خاص در مدیریت های کلان] جاهایی است که اگر اقدامی را در زمینه صنعت، در زمینه مسائل اقتصادی، در زمینه مسائل پولی، در زمینه مسائل فرهنگی و در زمینه مسائل گوناگون انجام دهیم، به نفع مردم است؛ اما گروههای خاصی در جامعه هستند - گروههای پولی، مالی، اقتصادی، ثروتمندان، گروههای فرهنگی و گروههای سیاسی - که اینها متضرر خواهند شد. این، آن نقطه حساس است. آن صراط مستقیم، این‌جا معلوم می‌شود. این، جای همان فرمایش امیرالمومنین علیه‌السلام است که «فان سخط العامه، یجحف برضی الخاصه» یعنی اگر یک وقت مردم خشمگین شوند، خشنودی گروههای خاص به کل نابود خواهد شد و بر باد خواهد رفت. سخط و خشم عمومی، خشنودی گروههای خاص را پایمال خواهد کرد. گیرم که چند صباحی، ما در فلان سیاستی که اعمال کردیم و فلان کاری که اجرا نمودیم، چهار نفر از گروههای خاص یا گروههای پولی و مالی را هم از خودمان راضی کردیم؛ اما اگر خدای ناکرده با این کار، مردم را ناراضی کرده باشیم، این ناراضی مردم مثل توفانی می‌آید و همه‌ی اینها را در می‌نوردد. این، هیچ ارزشی ندارد. بعد عکسش را می‌فرمایند: «وان سخط الخاصه، یغفر مع رضی العامه» (۱) یعنی اگر فرض کنیم که گروههای خاص سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره، سر سیاست و عملی از ما خشمگین و ناراضی شدند و گفتند که دولت چرا این کار را انجام داد، چنانچه «یغفر مع رضی العامه»؛ یعنی وقتی که عامه و - به تعبیر امروز ما - توده مردم خشنود و راضی باشند، خشم آن گروهها قابل بخشایش است. باید این را فکر کرد.

### بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیات دولت / ۱۳۷۶/۰۶/۰۲

[هر انسان عاقلی و هر مجموعه‌ای باید برگردد، لشگریان با اخلاص و با صدق خودش را جستجو کند]. شما برای جمعی یا دوی جمعی کار نمی‌کنید؛ اما بدانید که در میان اینها، آن کس که وقتی شما فریاد استمداد بلند کردید، به داد شما خواهد رسید، کیست. فرض کنیم، اگر یک روز احتیاج به این داشتید که برق کم مصرف شود و اعلان کردید که برق کم مصرف کنید، ببینید چه کسانی به حرف شما گوش می‌کنند و چه کسانی اعتنا نمی‌کنند و در منزلشان، صد برابر آن آدمی که با دو شعله‌ی برق، مصرف معمولی دارد، مصرف خود را بالا می‌برند؛ یعنی به فکر شما نیستند. ببینید اینها چه کسانی هستند. به نظر من، اینها را خیلی راحت می‌شود شناخت.

من خواهش می‌کنم که در همه‌ی بخشها - در زمینه‌ی فرهنگ، در زمینه‌ی مسائل سیاسی و در زمینه‌ی امنیت - مساله‌ی «رضی العامه و سخط العامه» را در مقابل «رضی الخاصه و سخط الخاصه» (۱) در نظر بگیرید؛ ببینید آتهایی که فریاد و استصراخ شما را در هنگام لازم جواب می‌دهند، چه کسانی هستند.

### بیانات در خطبه‌های نماز جمعه / ۱۳۷۷/۱۰/۱۸

تفاوت عمده‌ی امیرالمومنین در دوران حکومت خود با پیامبر اکرم در دوران حکومت و حیات مبارکش، این بود که در زمان پیامبر، صفوف مشخص وجود داشت: صف ایمان و کفر. منافقین می‌ماندند که دائماً آیات قرآن، افراد را از منافقین که در داخل جامعه بودند بر حذر می‌داشت؛ انگشت اشاره را به سوی آنها دراز می‌کرد؛ مومنین را در مقابل آنها تقویت می‌کرد؛ روحیه آنها را تضعیف می‌کرد؛ یعنی در نظام اسلامی در زمان پیامبر، همه چیز آشکار بود. صفوف مشخص در مقابل هم بودند: یک نفر طرفدار کفر و طاغوت و جاهلیت بود؛ یک نفر هم طرفدار ایمان و اسلام و توحید و معنویت. البته آن‌جا هم همه‌گونه مردمی بودند - آن زمان هم همه‌گونه آدمی بود - لیکن صفوف مشخص بود. در زمان امیرالمومنین، اشکال کار این بود که صفوف، مشخص نبود؛ به‌خاطر این‌که همان گروه دوم - یعنی «ناکثین» - چهره‌های موجهی بودند. هرکسی در مقابله با شخصیتی مثل جناب زبیر، یا جناب طلحه، دچار تردید می‌شد. این زیر کسی بود که در زمان پیامبر، جزو شخصیتها و برجسته‌ها و پسر عمه‌ی پیامبر و نزدیک به آن حضرت بود. حتی بعد از دوران پیامبر هم جزو کسانی بود که برای دفاع از امیرالمومنین، به سقیفه اعتراض کرد. بله؛ «حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است»! خدا عاقبت همه‌مان را به خیر کند. گاهی اوقات دنیا طلبی، اوضاع گوناگون و جلوه‌های دنیا، آنچنان اثرهایی می‌گذارد، آن چنان تغییرهایی در برخی از شخصیتها به‌وجود می‌آورد که انسان نسبت به خواص هم گاهی اوقات دچار اشکال می‌شود؛ چه برسد

برای مردم عامی، بنابراین، آن روز واقعا سخت بود. آنهایی که دور و بر امیرالمومنین بودند و ایستادند و جنگیدند، خیلی بصیرت به‌خرج دادند. بنده بارها از امیرالمومنین نقل کرده‌ام که فرمود: «لا یمثل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر». در درجه‌ی اول، بصیرت لازم است. معلوم است که با وجود چنین درگیری‌هایی، مشکلات امیرالمومنین چگونه بود. یا آن کجرفترهایی که با تکیه بر ادعای اسلام، با امیرالمومنین می‌جنگیدند و حرفهای غلط می‌زدند. در صدر اسلام، افکار غلط خیلی مطرح می‌شد؛ اما آیه‌ی قرآن نازل می‌شد و صریحا آن افکار را رد می‌کرد؛ چه در دوران مکه و چه در دوران مدینه. شما ببینید سوره‌ی بقره که یک سوره‌ی مدنی است، وقتی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند عمده‌ها شرح چالشها و درگیریهای گوناگون پیامبر با منافقین و با یهود است؛ به جزئیات هم می‌پردازد؛ حتی روشهایی که یهود مدینه در آن روز برای اذیت روانی پیامبر به‌کار می‌بردند، آنها را هم در قرآن ذکر می‌کند؛ «لاتقولوا راعنا» و از این قبیل. و باز سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف - که سوره‌ای مکی است - فصل مشبعی را ذکر می‌کند و با خرافات می‌جنگد. این مساله‌ی حرام و حلال کردن گوشتها و انواع گوشتها که اینها را نسبت به محرمان واقعی، محرمان دروغین و محرمان پوچ تلقی می‌کردند: «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن». حرام اینهاست، نه آنهایی که شما رفتید «سائیه» و «بحیره» و فلاّن و فلاّن را برای خودتان حرام درست کردید. قرآن با این گونه افکار صریحا مبارزه می‌کرد؛ اما در زمان امیرالمومنین، همان مخالفان هم از قرآن استفاده می‌کردند؛ همانها هم از آیات قرآن بهره می‌بردند. لذا کار امیرالمومنین به مراتب از این جهت دشوارتر بود. امیرالمومنین دوران حکومت کوتاه خود را با این سختیها گذراند.

### بیانات در خطبه‌های نماز جمعه / ۱۸/۱۰/۱۳۷۷

کسانی که نعمت داده شده‌اند، دوگونه‌اند:

یک عده کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمی‌گذارند که خدای تعالی بر آنها غضب کند و نمی‌گذارند گمراه شوند. اینها همانهایی هستند که شما می‌گویید خدایا راه اینها را به ما هدایت کن. «غیرالمغضوب علیهم»، با تعبیر علمی و ادیبی، برای «الذین انعمت علیهم» صفت است؛ که صفت «الذین»، این است که «غیرالمغضوب علیهم و لالضالین»؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند، اما دیگر مورد غضب قرار نگرفتند؛ «و لالضالین»، گمراه هم نشدند.

یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند. لذا مورد غضب قرار گرفتند؛ یا دنبال آنها راه افتادند. گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «المغضوب علیهم»، مراد یهودند، که این، بیان مصداق است؛ چون یهود تا زمان حضرت عیسی، با حضرت موسی و جانشینانش، عالما و عامدا مبارزه کردند. «ضالین»، نصاری هستند؛ چون نصاری گمراه شدند. وضع مسیحیت این‌گونه بود که از اول گمراه شدند - یا لاقلا اکثریتشان این‌طور بودند - اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت، به سمت «المغضوب علیهم» و «الضالین» می‌رفت؛ لذا وقتی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «فلما ان قتل الحسین صلوات الله علیه اشدت غضب الله تعالی علی اهل الارض»؛ وقتی که حسین علیه‌السلام کشته شد، غضب خدا درباره‌ی مردم شدید شد. معصوم است دیگر، بنابراین، جامعه‌ی مورد نعمت الهی، به سمت غضب سیر می‌کند؛ این سیر را باید دید. خیلی مهم است، خیلی سخت است، خیلی دقت نظر لازم دارد.

من حالا فقط چند مثال بیاورم. خواص و عوام، هر کدام وضعی پیدا کردند. حالا خواصی که گمراه شدند، شاید «مغضوب علیهم» باشند؛ عوام شاید «ضالین» باشند. البته در کتابهای تاریخ، پر از مثال است. من از این‌جا به بعد، از تاریخ «ابن‌اثیر» نقل می‌کنم؛ هیچ از مدارک شیعه نقل نمی‌کنم؛ حتی از مدارک مورخان اهل سنتی که روایتشان در نظر خود اهل سنت، مورد تردید است - مثل ابن‌قتیبیه - هم نقل نمی‌کنم. «ابن‌قتیبیه دینوری» در کتاب «الامامه و السیاسة»، چیزهای عجیبی نقل می‌کند که من همه‌ی آنها را کنار می‌گذارم.

چند مثال از خواص: خواص در این پنجاه سال چگونه شدند که کار به این‌جا رسید؟ من دقت که می‌کنم، می‌بینم همه‌ی آن چهار چیز تکان خورد؛ هم عبودیت، هم معرفت، هم عدالت، هم محبت. این چند مثال را عرض می‌کنم که عین تاریخ است.

«سعیدبن‌عاص» یکی از بنی‌امیه و قوم و خویش عثمان بود. بعد از «ولیدبن‌عقبه‌بن‌ابی‌معیط» - همان کسی که شما فیلمش را در سریال امام علی دیدید؛ همان ماجرای کشتن جادوگر در حضور او - «سعیدبن‌عاص» روی کار آمد، تا کارهای او را اصلاح کند. در مجلس او، فردی گفت که «ما اوجد طلحه؟»؛ «طلحه‌بن‌عبدالله»، چقدر جواد و بخشنده است؟ لایذ پولی به کسی داده بود، یا به کسانی محبتی کرده بود که او دانسته بود. «فقال سعید ان من له مثل النشاستج لحقیق ان یکون جوادا». یک مزرعه‌ی خیلی بزرگ به نام «نشاستج» در نزدیکی کوفه بوده است - شاید همین نشاسته‌ی خودمان هم از همین کلمه باشد - در نزدیکی کوفه، سرزمینهای آباد و حاصلخیزی وجود داشته است که این مزرعه‌ی بزرگ کوفه، ملک طلحه‌ی صحابی پیامبر در مدینه بوده است. سعیدبن‌عاص گفت: کسی که چنین ملکی دارد، باید هم بخشنده باشد! «والله لو ان لی مثله» - اگر من مثل نشاستج را داشتم - «لاعاشکم الله به عیاش رغدا»، گشایش مهمی در زندگی شما پدید می‌آورد؛ چیزی نیست که می‌گویید او جواد است! حال شما این را با زهد زمان پیامبر و زهد اوایل بعد از رحلت پیامبر مقایسه کنید و ببینید که بزرگان و امرا و صحابه در آن چند سال، چگونه زندگی‌ای داشتند و به دنیا با چه چشمی نگاه می‌کردند. حالا بعد از گذشت ده، پانزده سال، وضع به این‌جا رسیده است.

نمونه‌ی بعدی، جناب «ابوموسی اشعری» حاکم بصره بود؛ همین ابوموسای معروف حکمیت. مردم می‌خواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخنها گفت. خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار شوند بروند؛ هر کسی باید سوار اسب خودش می‌شد و می‌رفت. برای این‌که پیاده‌ها هم بروند، مبالغی هم درباره‌ی فضیلت جهاد پیاده گفت؛ که آقا جهاد پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چنان است! آن‌قدر دهان و نفسش در این سخن گرم بود که یک عده از آنهایی که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده می‌رویم؛ اسب چیست! «فحملوا الی فرسهم»؛ به اسبهایشان حمله

کردند، آنها را راندند و گفتند بروید، شما اسبها ما را از ثواب زیادی محروم می‌کنید؛ ما می‌خواهیم پیاده برویم بجنگیم تا به این ثوابها برسیم! عده‌ای هم بودند که یک خرده اهل تامل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که این‌طور درباره‌ی جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می‌آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؛ بعد تصمیم می‌گیریم که پیاده برویم یا سواره. این عین عبارت این‌اثر است. او می‌گوید: وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد، «اخرج ثقله من قصره علی اربعین بغلا»؛ اشیای قیمتی که با خود داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت؛ آن روز بانک نبود و حکومتها هم اعتباری نداشت، یک وقت دیدید که در وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر رسید که شما از حکومت بصره عزل شده‌اید. این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمی‌تواند بیاورد و از داخل قصر بردارد؛ راهش نمی‌دهند. هر جا می‌رود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد و به طرف میدان جهاد برد! «فلما خرج تتلعه بعنانه»؛ آنهایی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جناب ابوموسی را گرفتند. «و قالو احملنا علی بعض هذا الفضول»؛ ما را هم سوار همین زیادها کن! اینها چیست که با خودت به میدان جنگ می‌بری؟ ما پیاده می‌رویم؛ ما را هم سوار کن. «و ارغب فی المشی کما رغبتنا»؛ همان گونه که به ما گفتی پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. «فصرب القوم بسوطه»؛ تازیانه‌اش را کشید و به سر و صورت آنها زد و گفت بروید، بیخودی حرف می‌زنید! «فترکوا دابه فمضی»، از اطرافش پراکنده و متفرق شدند؛ اما البته تحمل نکردند. به مدینه پیش جناب عثمان آمدند و شکایت کردند؛ او هم ابوموسی را عزل کرد. اما ابوموسی یکی از اصحاب پیامبر و یکی از خواص و یکی از بزرگان است؛ این وضع اوست!

مثال سوم: «سعد بن ابی وقاص» حاکم کوفه شد. او از بیت‌المال قرض کرد. در آن وقت، بیت‌المال دست حاکم نبود. یک نفر را برای حکومت و اداره‌ی امور مردم می‌گذاشتند، یک نفر را هم رئیس دارایی می‌گذاشتند که او مستقیم به خود خلیفه جواب می‌داد. در کوفه، حاکم «سعد بن ابی وقاص» بود؛ رئیس بیت‌المال، «عبدالله بن مسعود» که از صحابه‌ی خیلی بزرگ و عالی مقام محسوب می‌شد. او از بیت‌المال مقداری قرض کرد - حالا چند هزار دینار، نمی‌دانم - بعد هم ادا نکرد و نداد. «عبدالله بن مسعود» آمد مطالبه کرد؛ گفت پول بیت‌المال را بده. «سعد بن ابی وقاص» گفت ندارم. بینشان حرف شد؛ بنا کردند با هم جار و جنجال کردن. جناب «هاشم بن عتب بن ابی وقاص» - که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مرد خیلی بزرگوار بود - جلو آمد و گفت بد است، شما هر دو از اصحاب پیامبرید، مردم به شما نگاه می‌کنند. جنجال نکنید؛ بروید قضیه را به گونه‌ای حل کنید. «عبدالله مسعود» که دید نشد، بیرون آمد. او به‌رحال مرد امینی است. رفت عده‌ای از مردم را دید و گفت بروید این اموال را از داخل خانه‌اش بیرون بکشید - معلوم می‌شود که اموال بوده است - به «سعد» خبر دادند؛ او هم یک عده دیگر را فرستاد و گفت بروید و نگذارید. به‌خاطر این‌که «سعد بن ابی وقاص»، قرض خودش به بیت‌المال را نمی‌داد، جنجال بزرگی به وجود آمد. حالا «سعد بن ابی وقاص» از اصحاب شورا است؛ در شورای شش نفره، یکی از آنهاست؛ بعد از چند سال، کارش به این‌جا رسید. این‌اثر می‌گوید: «فکان اول مانرغ به بین اهل الکوفه»؛ این اول حادثه‌ای بود که در آن، بین مردم کوفه اختلاف شد؛ به‌خاطر این‌که یکی از خواص، در دنیا طلبی این‌طور پیش رفته است و از خود بی‌اختیاری نشان می‌دهد!

ماجرای دیگر: مسلمانان رفتند، افریقیه - یعنی همین منطقه‌ی تونس و مغرب - را فتح کردند و غنایم را بین مردم و نظامیان تقسیم نمودند. خمس غنایم را باید به مدینه بفرستند. در تاریخ این‌اثر دارد که خمس زیادی بوده است. البته در این‌جایی که این را نقل می‌کند، آن نیست؛ اما در جای دیگری که داستان همین فتح را می‌گوید، خمس مفصلی بوده که به مدینه فرستاده‌اند. خمس که به مدینه رسید، «مروان بن حکم» آمد و گفت همه‌اش را به پانصد هزار درهم می‌خرم؛ به او فروختند! پانصد هزار درهم، پول کمی نبود؛ ولی آن اموال، خیلی بیش از اینها ارزش داشت. یکی از مواردی که بعدها به خلیفه ایراد می‌گرفتند، همین حادثه بود. البته خلیفه عذر می‌آورد و می‌گفت این رحم من است؛ من «صله رحم» می‌کنم و چون وضع زندگیش هم خوب نیست، می‌خواهم به او کمک کنم! بنابراین، خواص در مادیات غرق شدند.

ماجرای بعدی: «استعمل الولید بن عقبه بن ابی معیط علی الکوفه»؛ «ولید بن عقبه» را - همان ولیدی که باز شما او می‌شناسیدش که حاکم کوفه بود - بعد از «سعد بن ابی وقاص» به حکومت کوفه گذاشت. او هم از بنی‌امیه و از خویشاوندان خلیفه بود. وقتی که وارد شد، همه تعجب کردند؛ یعنی چه؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟! چون ولید، هم به حماقت معروف بود، هم به فساد؛ این ولید، همان کسی است که آیه‌ی شریفه‌ی «ان جاکم فاسق بنیا فتبینوا» درباره‌ی اوست. قرآن اسم او را «فاسق» گذاشته است؛ چون خبری آورد و عده‌ای در خطر افتادند و بعد آیه آمد که «ان جاکم فاسق بنیا فتبینوا»؛ اگر فاسقی خبری آورد، بروید به تحقیق بپردازید؛ به حرفش گوش نکنید. آن فاسق، همین «ولید» بود. این، متعلق به زمان پیامبر است. معیارها و ارزشها و جابه‌جایی آدمها را ببینید! این آدمی که در زمان پیامبر، در قرآن به نام «فاسق» آمده بود و همان قرآن را هم مردم هر روز می‌خواندند، در کوفه حاکم شده است! هم «سعد بن ابی وقاص» و هم «عبدالله بن مسعود». هر دو تعجب کردند! «عبدالله بن مسعود» وقتی چشمش به او افتاد، گفت من نمی‌دانم تو بعد از این‌که ما از مدینه آمدیم، آدم صالحی شدی یا نه! عبارتش این است: «ما ادری اصلحت بعدنا ام فسد الناس»؛ تو صالح نشدی، مردم فاسد شدند که مثل تویی را به عنوان امیر به شهری فرستادند! «سعد بن ابی وقاص» هم تعجب کرد؛ منتها از بعد دیگری. گفت: «اکست بعدنا ام حقتا بعدک»؛ تو که آدم احمقی بودی، حالا آدم باهوشی شده‌ای، یا ما این‌قدر احمق شده‌ایم که تو بر ما ترجیح پیدا کرده‌ای؟! ولید در جوابش برگشت گفت: «لانجز عن اباسحق»؛ ناراحت نشو «سعد بن ابی وقاص»، «کل ذلک لم یکن»؛ نه ما زیرک شده‌ایم، نه تو احمق شده‌ای؛ «و انما هو الملک»؛ مساله، مساله‌ی پادشاهی است! - تبدیل حکومت الهی، خلافت و ولایت به پادشاهی، خودش داستان عجیبی است - «یتغده قوم و یتعشاه اخرون»؛ یکی امروز متعلق به اوست، یکی فردا متعلق به اوست؛ دست به دست می‌گردد. «سعد بن ابی وقاص»، بالاخره صحابی پیامبر بود. این حرف برای او خیلی گوش‌خراش بود که مساله، پادشاهی است. «فقال سعد: اراکم جعلتموها ملکا»؛ گفت: می‌بینیم که شما قضیه‌ی خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده‌اید!

یک وقت جناب عمر، به جناب سلمان گفت: «املک انما خلیفه؟»؛ به نظر تو، من پادشاهم یا خلیفه؟ سلمان، شخص بزرگ و بسیار معتبری بود؛ از صحابه‌ی عالی‌مقام بود؛ نظر و قضاوت او خیلی مهم بود. لذا عمر در زمان خلافت، به او این حرف را گفت. «قال له سلمان»؛ سلمان در جواب گفت: «ان انت حیث من ارض المسلمین درهما او اقل او اکثر»؛ اگر تو از اموال مردم یک درهم، یا کمتر از یک درهم، یا بیشتر از یک درهم برداری، «و وضعته فی غیر حق»؛ نه این‌که برای خودت برداری؛ در جایی که حق آن نیست، آن را بگذاری، «فانت ملک لا خلیفه»، در آن صورت تو پادشاه خواهی بود و دیگر خلیفه نیستی. او معیار را بیان کرد. در روایت «این‌اثر» دارد که «فبکا عمر»؛ عمر گریه کرد. موعظه‌ی عجیبی است. مساله، مساله‌ی خلافت است. ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت، همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه‌ی نسبت به آحاد مردم است، فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش بخواهد، می‌کند.

اینها مال خواص بود. خواص در مدت این چند سال، کارشان به این‌جا رسید. البته این مربوط به زمان «خلفای راشدین» است که مواظب بودند، مقید بودند، اهمیت می‌دادند، پیامبر را سالهای متمادی درک کرده بودند، فریاد پیامبر هنوز در مدینه طنین‌انداز بود و کسی مثل علی بن ابی‌طالب در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه به شام منتقل شد، مساله از این حرفها بسیار گذشت. این نمونه‌های کوچکی از خواص است. البته اگر کسی در همین تاریخ «ابن اثیر»، یا در بقیه‌ی تواریخ معتبر در نزد همهی برادران مسلمان ما جستجو کند، نه صدها نمونه که هزاران نمونه از این قبیل هست.

طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک می‌شود؛ آن وقت ذهنها هم خراب می‌شود. یعنی در آن جامعه‌ای که مساله‌ی ثروت‌اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حطام دنیا به این‌جاها می‌رسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می‌گوید «کعب الاحبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است! او در زمان پیامبر مسلمان نشده است، زمان ابی‌بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد، و زمان عثمان هم از دنیا رفت! بعضی «کعب الاحبار» تلفظ می‌کنند که غلط است؛ «کعب الاحبار» درست است. احبار، جمع حبر است. حبر، یعنی عالم یهود. این کعب، قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زد! او در مجلس جناب عثمان نشست بود که جناب ابی‌ذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابی‌ذر عصبانی شد و گفت که تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟! ما این احکام را خودمان از پیامبر شنیده‌ایم.

وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزشها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیا طلبی و مال‌دوستی بر انسانهایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سالیاری را بی‌اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سررشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود؛ کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، می‌گوید؛ نه آنچه که اسلام گفته است؛ آن وقت بعضی می‌خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدم کنند!

این مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله‌رو خواصند، وقتی خواص به سمتی رفتند، دنبال آنها حرکت می‌کنند. بزرگترین گناه انسانهای ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزند، این است که انحرافشان موجب انحراف بسیاری از مردم می‌شود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها برخلاف آنچه که زبانها می‌گویند، جریان دارد و برخلاف آنچه که از پیامبر نقل می‌شود، رفتار می‌گردد، آنها هم آن طرف حرکت می‌کنند.

و اما یک ماجرا هم از عامه‌ی مردم؛ حاکم بصره به خلیفه در مدینه نامه نوشت مالیاتی که از شهرهای مفتوح می‌گیریم، بین مردم خودمان تقسیم می‌کنیم؛ اما در بصره کم است، مردم زیاد شده‌اند؛ اجازه می‌دهید که دو شهر اضافه کنیم؟ مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است، سراغ حاکمشان آمدند. حاکمشان که بود؟ «عمار بن یاسر»؛ مرد ارزشی، آن‌که مثل کوه، استوار ایستاده بود. البته از این قبیل هم بودند - کسانی که تکان نخورند - اما زیاد نبودند. پیش عمار یاسر آمدند و گفتند تو هم برای ما این‌طور بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر. عمار گفت: من این کار را نمی‌کنم. بنا کردند به عمار حمله کردن و بدگویی کردن. نامه نوشتند، بالاخره خلیفه او را عزل کرد!

شبیبه این ماجرا برای ابی‌ذر و دیگران هم اتفاق افتاد. شاید خود «عبدالله بن مسعود» یکی از همین افراد بود. وقتی که رعایت این سررشته‌ها نشود، جامعه از لحاظ ارزشها پوک می‌شود. عبرت، این‌جاست.

عزیزان من! انسان این تحولات اجتماعی را دیر می‌فهمد؛ باید مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه‌ی حاکمیتشان شخص خودشان است، مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه‌ی حاکمیتشان از شخص خودشان وسیعتر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در راست، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کل جامعه باشند که به سمت دنیا طلبی، به سمت دل بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند. این معنایش آباد نکردن جامعه نیست؛ جامعه را آباد کنند و ثروتهای فراوان به وجود آورند؛ اما برای شخص خودشان نخواهند؛ این بد است. هر کس بتواند جامعه‌ی اسلامی را ثروتمند کند و کارهای بزرگی انجام دهد، ثواب بزرگی کرده است. این کسانی که بحمدالله توانستند در این چند سال کشور را بسازند، پرچم سازندگی را در این کشور بلند کنند، کارهای بزرگی را انجام دهند، اینها کارهای خیلی خوبی کرده‌اند؛ اینها دنیا طلبی نیست. دنیا طلبی آن است که کسی برای خود بخواهد؛ برای خود حرکت کند؛ از بیت‌المال یا غیر بیت‌المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است. باید مراقب باشیم. همه باید مراقب باشند که این‌طور نشود. اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین‌طور بتدریج از ارزشها تهیدست می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسد که فقط یک پوسته‌ی ظاهری باقی می‌ماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می‌آید - امتحان قیام ابی‌عبدالله - آن وقت این جامعه در این امتحان مردود می‌شود!

گفتند به تو حکومت ری را می‌خواهیم بدهیم. ری آن وقت، یک شهر بسیار بزرگ پرآییده بود. حاکمیت هم مثل استانداری امروز نبود. امروز استانداران ما یک مامور اداری هستند؛ حقوقی می‌گیرند و همه‌اش زحمت می‌کشند. آن زمان این‌گونه نبود. کسی که می‌آمد حاکم شهری می‌شد، یعنی تمام منابع درآمد آن شهر در اختیارش بود؛ یک مقدار هم باید برای مرکز بفرستد. بقیه‌اش هم در اختیار خودش بود؛ هر کار می‌خواست، می‌توانست بکند؛ لذا خیلی برایشان اهمیت داشت.

بعد گفتند اگر به جنگ حسین بن علی نروی، از حاکمیت ری خبری نیست. این‌جا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمی‌کند؛ می‌گوید مرده‌شوی ری را ببرند؛ ری چیست؟ همه‌ی دنیا را هم به من بدهید، من به حسین بن علی اخم هم نمی‌کنم؛ من به عزیز زهرا، چهره هم درهم نمی‌کشم؛ من بروم حسین بن علی و فرزندانش را بکشم که می‌خواهید به من ری بدهید؟! آدمی که ارزشی باشد، این‌طور است؛ اما وقتی که درون تهی است، وقتی که جامعه، جامعه‌ی دور از ارزشهاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا می‌لغزد؛ حالا حداکثر یک شب هم فکر می‌کند؛ خیلی حدت کردند، یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند! اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود. این، فکر کردنش ارزشی نداشت. یک شب فکر کرد، بالاخره گفت بله، من ملک ری را می‌خواهم! البته خدای متعال همان را هم به او نداد. آن وقت عزیزان من! فاجعه‌ی کربلا پیش می‌آید.

#### بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش آسیب‌شناسی انقلاب / ۱۳۷۷/۱۲/۱۵

من دشمن داخلی، یعنی در واقع دشمن درونی را در سه چیز، خلاصه می‌کنم. اعتقاد من این است که همه‌ی این چیزها به این سه چیز برمی‌گردد - در بحثهای شما هم که نگاه کردم، به خیلی از این موارد، اشاره و درباره‌اش بحث شده است - اگر ما بتوانیم این سه چیز را علاج کنیم، خیلی از مشکلات، حل خواهد شد. اول هم خود من، نمی‌خواهم از کس دیگری اسم بیاورم. بنده یکی از کسانی هستم که در جریان امور این مملکت، نقش دارم. یک مقدار از ضعفها هم در من است؛ در طبقات مختلف مسوولین و در خواص است. هرچه پایین بیایم، نقشها کم‌رنگتر می‌شود. این ایرادها در ماهاست؛ باید آنها را برطرف بکنیم. اگر هست، باید برطرف بکنیم؛ اگر نیست که چه بهتر!

#### بیانات در دیدار کارگزاران نظام / ۱۳۷۸/۰۲/۱۰

آنچه مهم است، این است که ما امید و توکل و حسن ظن خودمان را به خدا، به این دین، به این معارف و به این احکام از دست ندهیم. اصل این است. آنچه که مایه‌ی پیشرفت است، رسوخ ایمان و امید و اطمینان است. دشمن می‌خواهد این را متزلزل کند. مراقب باشید؛ بخصوص شما خواص، شما مسوولان، شما روشنفکران، شما گویندگان، شما علمای محترم و دانشگاهیان محترم. ببینید که دشمن می‌خواهد ایمان و امید و اطمینان را متزلزل کند. شما وظیفه‌تان این است که ایمان و امید و اطمینان را مستحکم کنید؛ بقیه‌ی کار را خود این دین با آن قدرت و این ایمان اسلامی با آن توانایی، انجام می‌دهد. ما دنباله‌ی جریان دین حرکت می‌کنیم؛ نه این‌که ما بخواهیم این جریان را راه ببریم؛ مگر ما چه کسی هستیم؟! دشمن خیال می‌کند که این جریان به اشخاص وابسته است. بنده و امثال بنده چه کسی هستیم که بخواهیم این جریان را راه ببریم؟! این جریان است که ما را هم با خود می‌برد. به فضل الهی، این جریان حادث شده و پیش آمده است؛ متوقف شدنی هم نیست؛ دشمن هم بی‌خود خود را معطل می‌کند. فضل پروردگار از اول انقلاب شامل حال ما بوده است و ما به‌وضوح دست قدرت الهی را دیده‌ایم؛ به‌وضوح تفضلات حضرت یقیه‌الله‌الاعظم ارواحنا لله‌الغدا را دیده‌ایم و حس کرده‌ایم و در قضایای گوناگون، همان چیزی که به ما وعده داده شده است - «کز عرج اخرج شطاه فازه فاستغظ فاستوی علی سوقة»؛ و مصداق آن، همین حرکت شما مردم مسلمان است - تحقق پیدا کرده است.

#### بیانات در دیدار جمعی از پاسداران / ۱۳۷۸/۰۸/۲۲

این را بدانیم که خدای متعال قول کمک داده است. آن ملت و مجموعه‌ای که در راه خدا تلاش می‌کند، محال است که خدای متعال حمایتش نکند. اگر در طول تاریخ، جاهایی «حق» دچار تجربه‌های خونین شده است، به خاطر این بوده که «اهل حق» تنها ماندند؛ مردم با آنها همراهی و همکاری نکردند؛ آن کسانی که توقع کار از آنها می‌رفته است، صاحب دعوت را تنها گذاشتند. مثل حسین بن علی علیه‌السلام که اگر خواص آن روز، آن بزرگوار را تنها نمی‌گذاشتند، حسین بن علی علیه‌السلام با این تجربه‌ی خونین مواجه نمی‌شد و مطمئناً یزید شکست می‌خورد. همچنان که در زمان نبی اکرم، دل‌های مومن، مردم و کسانی که از آنها انتظار کار می‌رفت، به پیامبر کمک کردند و آن علو و اعتلا و عظمت را آفریندند. ما در پیروزی انقلاب خودمان، در دوران جنگ تحمیلی، در طول این بیست سال، همین تجربه‌ی موفق را دیدیم. مردم با مسوولان همکاری کردند؛ اهل حق تنها نماندند و دعوت حق بی‌یاور نماند. به فضل پروردگار، کمک الهی با چنین مردمی همراه است؛ در این مدت هم همراه بوده است، در آینده هم همراه خواهد بود. به فضل الهی و به دعای ولی‌عصر ارواحنا فداه، این ملت خواهد توانست از همه‌ی این گردنه‌های دشوار بگذرد و تجربه‌های سخت را با موفقیت پشت سر بگذارد و آن هدف و نهایتی را که نظام اسلامی در جهت آن حرکت می‌کند - یعنی سعادت و فلاح دنیوی و اخروی - نیز برای امت اسلامی ان‌شاءالله فراهم کند.

#### بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران / ۱۳۷۹/۰۱/۲۶

البته کسانی که دم از ایمان می‌زدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام حسین نشان دادند، شق اول پیش می‌آمد و امام حسین می‌توانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند؛ اما کوتاهی کردند؛ البته بحث این‌که چرا و چطور کوتاهی کردند، از آن بحثهای بسیار طولانی و مرارتیاری است که بنده در چند سال قبل از این تحت عنوان «خواص و عوام» آن را مقداری مطرح کردم - یعنی چه کسانی کوتاهی کردند، گناه و تقصیر به گردن چه کسانی بود؛ چطور کوتاهی کردند، کجا کوتاهی کردند - که من نمی‌خواهم آن حرفها را مجدداً بگویم. بنابراین، کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران، مقصود اول حاصل نشد؛ اما مقصود دوم حاصل گردید. این دیگر چیزی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از امام حسین بگیرد. قدرت رفتن به میدان شهادت؛ دادن جان و دادن عزیزان؛ آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، هر عظمتی که دشمن داشته باشد در مقابلش، کوچک و محو می‌شود و این خورشید درخشان، روزبه‌روز در دنیای اسلام به نورافشانی بیشتری می‌پردازد و بشریت را احاطه می‌کند.

#### بیانات در مراسم یازدهمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله) / ۱۳۷۹/۰۳/۱۲

آن روز اگر از ما سوال می‌کردند که این رژیم طاغوت نفت این مملکت را برده است، منابع این مملکت را برده است، امریکا را مسلط کرده است، دین را از مردم گرفته است، اخلاق را گرفته است، فرهنگ ملی و اسلامی و بومی را گرفته است، تاریخ این ملت را خراب کرده است، چرا شما در مقابل آن ایستادگی و مقاومت نمی‌کنید، جوابی که روشنفکران و سیاسیون می‌دادند، این بود که می‌گفتند کاری از ما ساخته نیست و ما نمی‌توانیم اقدامی بکنیم! حرکت امام، درس بزرگ امام، خدمت بزرگ امام به این ملت و به ملت‌های دیگر این بود که عکس این را ثابت کرد. به مردم گفت می‌توانید و قدرت دارید؛ قدرت در دست شما و متعلق به شماست؛ فقط باید این قدرت را اعمال کنید؛ باید اراده کنید؛ باید تصمیم بگیرید؛ باید خواص و اثرگذاران در ذهن مردم وارد میدان شوند و مردم باید آماده‌ی فداکاری باشند. در آن صورت همه کار خواهد شد و همه‌ی موفقیتها به‌دست خواهد آمد. خود او اول کسی بود که وارد میدان شد. با ورود او به میدان، خواص آمدند؛ علما آمدند؛ روشنفکران آمدند؛ طلاب آمدند؛ دانشجویان آمدند؛ طبقات گوناگون مردم آمدند و در مدت چند سال، همه‌ی قشرها بتدریج به این نهضت عظیم پیوستند و در نتیجه، آن قدرت سیاسی و نظامی و تبلیغاتی که در مقابل این نیروی عظیم مردمی قرار داشت، نتوانست مقاومت کند. نیروی ایمان، نیروی اراده، نیروی رهبری حکیمانه و نیروی استقامت و صبر و پایداری، نه فقط بر قدرت رژیم طاغوت فائق آمد، بلکه بر قدرت امریکا هم که پشت سر او بود، چیره شد.

خطری که در مردم تداوم این حرکت سرافرازانه را تهدید می‌کند، در درجه‌ی اول عبارت از ناامیدی است. اگر دشمن بتواند مردم ما را، جوانان ما را، قشرهای ما را، نسبت به آینده‌ی این حرکتشان ناامید کند، ضربه‌ی خود را زده است. این خطر عمده است. لذا شما می‌بینید با انواع و اقسام روشنها، بیانها، زبانها و شیوه‌ها سعی می‌کنند دلها را نسبت به تداوم این حرکت پرافتخار اسلامی مردم و مایوس کنند و امید را از آنها بگیرند. این مهمترین خطر است.

اما کسانی که روی مردم اثر می‌گذارند - کسانی که حرفشان، اقدامشان، عملشان، منششان، نوشته‌شان، روی مردم اثر می‌گذارد - چند خطر بزرگ آنها تهدیدشان می‌کند که باید بسیار مراقب باشند. یکی خطر خسته شدن است، یکی خطر راحت‌طلبی است، یکی خطر میل به سازش است، یکی خطر چسبیدن به منافع نقد است؛ همان بلایی که بر سر کسانی که انقلاب فلسطین را منحرف کردند، آمد؛ همان خطری که بر سر همه رهبرانی آمد که ملت‌های خودشان را از مسیر درست و راهی که شروع کرده بودند، منحرف کردند و بازداشتند. بارهای سنگین بر روی نیروهای اثرگذار روی ذهن‌های مردم است. باید ایمان و پارسایی خودشان را تقویت کنند؛ باید اتکای خودشان را به لطف و فضل خدا زیاد کنند؛ باید به دشمن لحظه‌ای خوشبین نباشند؛ دشمن درصد ضربه زدن است. اگر خواص یک کشور - یعنی نیروهایی که با زبان‌شان، با قلم‌شان، با رفتارشان، با امضایشان، بر روی مسیر یک ملت اثر می‌گذارند - میل به سازش و راحت‌طلبی و زندگی مرفه و خوشگذرانی پیدا کنند و از حضور در میدان‌های خطر خسته شوند، آن وقت خطر تهدید می‌کند. لذاست که شما می‌بینید امیرالمومنین علیه‌السلام در دوران خلافت کوتاه خود، بیشترین خطابش، بیشتری ملامتش، بیشترین توصیه‌اش و بیشترین تذکرش، به کسانی است که به آنها مسوولیت داده بود تا بخش‌های مختلفی را در آن کشور بزرگی که در اختیار آن حضرت بود، اداره کنند. امام بزرگوار ما بارها و بارها به مسوولان کشور، به ما، به شاگردان خودش، به دستپروردگان خودش، تذکر می‌داد. مضمون آن تذکر این بود که مبادا به چرب و شیرین زندگی راحت، خودشان را عادت بدهند و از مجاهدت در راه خدا باز بمانند.

#### بیانات در دیدار کارگزاران نظام / ۱۳۷۹/۰۹/۱۲

الان شما اگر وزیرید، اگر نماینده‌اید، اگر از مسوولان مربوط به نیروهای مسلحید، اگر مربوط به قوه قضاییه هستید، هر جا هستید، باید توجه داشته باشید کاری که انجام می‌دهید، در جهت میل صاحبان ثروت و قدرت نباشد؛ که اینها در این فرمایش امیرالمومنین علیه‌السلام به "خاصه" تعبیر شده است. بعد می‌فرماید: "فان سخط العامه یجحف برضی الخاصه"؛ اگر دل صاحبان ثروت و قدرت را به دست آوردید و مردم را ناراضی کردید، ناراضی مردم این گروه‌های خشنودشده خواص - یعنی صاحبان ثروت و قدرت - را مثل سیلابی خواهد برد. "و ان سخط الخاصه یغترف مع رضی العامه"؛ اما اگر رعایت میل دل صاحبان ثروت و قدرت را نکردید، از شما ناراضی می‌شوند؛ بگذار ناراضی شوند. وقتی مردم از شما راضی‌اند و برای آنها کار کردید، بگذار اینها ناراضی باشند. "یغترف"؛ این ناراضی بخشوده است.

#### بیانات در دیدار جمعی از حافظان و قاریان قرآن نونهال و نوجوان کشور / ۱۳۸۰/۰۶/۲۸

امروز که حکومت اسلامی تشکیل شده و نظام جمهوری اسلامی به وجود آمده است، ما معنای بسیاری از آیات قرآن را می‌فهمیم، که قبل از تشکیل حکومت اسلامی، تصویر گنگ و مبهمی از آن آیات داشتیم. امروز که دشمنیهای استکبار و قدرتهای ظالم و ستمگر و افزون‌طلب در مقابل چشم ماست و صف‌آراییهای آنها را مشاهده می‌کنیم - توطئه‌ها و نقشه‌های آنها و نوع فریب افکار عمومی یا فریب بعضی ذهن‌های آلوده‌ی برخی از خواص - برای ما آشکار می‌شود که عمق معنای آیه قرآن چیست و به کجا اشاره می‌کند و چه آسیب‌هایی را برای ذهن خوانندگان و متدبران در قرآن مجسم می‌کند. قدر این را باید دانست.

#### بیانات در دیدار کارگزاران نظام / ۱۳۸۰/۱۲/۲۷

البته ما بارها گفته‌ایم که به هیچ‌وجه نمی‌توانیم ادعا کنیم که ایران قطعاً مورد حمله قرار خواهد گرفت، نه؛ چنین چیزی معلوم نیست؛ اما قطعاً تهدید متوجه ماست. این ما هستیم که باید بتوانیم این تهدیدی را که متوجه ماست، خنثی کنیم و از بین ببریم و این احتیاج دارد به این‌که زدگان و نخبگان کشور، مسوولان و خواص که عمدتاً شما هستید - که در این مجلس جمع شده‌اید - موقعیت را درست بشناسید؛ وظیفه را درست تشخیص دهید؛ بار سنگین مسوولیت را بر دوش خودتان درست حس کنید. ما امروز حق نداریم اشتباه کنیم. این تهدیدی که وجود دارد - چون رئیس‌جمهور امریکا علناً و صریحاً اسم آورد؛ البته شصت کشور را مورد اشاره قرار داد؛ منتها سه کشور، از جمله کشور ما را اسم آورد - از لحاظ زمینه و انگیزه‌هایش یک قضیه‌ی مرکب و چند عنصری است که باید عناصر آن را شناخت.

#### بیانات در دیدار کارگزاران نظام / ۱۳۸۱/۰۲/۰۹

امام بزرگوار ما، حقیقت مسأله را خوب شناخته و دیده بود. از شروع این نهضت از سال ۱۳۴۱ - یعنی چهل سال قبل - آن وقتی که هنوز در ایران مسأله‌ی فلسطین حتی در بین خواص هم منتشر نشده بود، حرف امام این بود که در مقابل سلطه‌ی اسرائیل باید همه احساس خطر کنند؛ همه باید بایستند و مقابله کنند. بعد هم همین راه را ادامه داد و این یکی از شعارهای بزرگ آن مرد الهی و آسمانی بود.

#### پاسخ به نامه‌ی آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان / ۱۳۸۱/۰۴/۲۰

معتمد جز با جهادی مخلصانه و برخاسته از احساس درد و احساس خطر، این شجره‌های ملعونه قلع نمی‌شود و این محتاج همکاری و همصدایی همه بخصوص صاحبان موقعیتهای حکومتی و اجتماعی است. یقیناً از جنابعالی که سوابق ممتدی در انقلاب دارید بیشتر از خیلی‌ها انتظار و توقع داشته و دارم و اکنون که طبق این اعلامیه به این فکر افتاده‌اید آن را به فال نیک می‌گیرم. امروزه برای رفع مشکلات مردم سه امر محوری وجود دارد، یکی تولید کار و اشتغال برای نسل جوان پراستعداد و پرشمار این کشور است که مشکلات زندگی را از دوش بخش مهمی از مردم ما بر می‌دارد، دوم مبارزه با فساد اقتصادی در دستگاهها است که اگر عزم همگانی بر آن قرار نگیرد همه‌ی تلاشهای دولت کنونی و دولتهای قبلی را خنثی و دستاوردهای نظام مقدس ما را ضایع می‌سازد و فاصله طبقاتی را عمیق و منابع محدود ملی را به خورد متجاوزان به حقوق ملت می‌دهد. سوم و از همه مهمتر وحدت ملی و یکصدایی مسئولان و خواص است که اگر مخدوش شود هیچ حرکت سازنده به سامان نمی‌رسد. مردم فداکار و مومن ما بحمدالله در زیر پرچم اسلام و انقلاب متحدند. نمونه‌ای از حضور پر حماسه و پرانگیزی مردم در دفاع از نظام اسلامی و اعلام حمایت از میانی انقلاب را خود جنابعالی در سفر چند ماه قبل این‌جانب به اصفهان شاهد و ناظر بودید و پس از آن‌که عظمت و هیبت اجتماع مردم مومن و غیور و جوانان پرشور و مصمم را در میدان امام و خیابانهای اطراف آن به چشم خود دیدید به این‌جانب گفتید که من از اوایل انقلاب چنین جمعیت متراکم و پرشوری در این میدان عظیم ندیده‌ام. مردم بر خلاف تحلیل تعداد انگشت شمار اشخاص مغرض یا فریب خورده، پشتیبان نیرومند انقلاب و اسلام و امام‌اند. کسانی که بر اثر تلقین اطرافیان ناباب و نامطمئن پنداشته‌اند که نظام جمهوری اسلامی دوران ضعف و انحلال را می‌گذرانند، خودشان در دوران ضعف و انحلالند. دشمنان سوگند خورده‌ی انقلاب که یكروز هم با امام و امت دل صاف و مهربان نداشته‌اند با این تلقین‌ها می‌خواهند مردم را مایوس، جوانان را گمراه، و بعضی پیران موجه ولی بی‌خبر را مدعی امام و انقلاب کنند. در چنین شرایطی حرف زدن و اقدام کردن هوشیاری بیشتری می‌طلبد و اندک غفلتی دشمنان داخلی و خارجی را در سواستفاده و سو نیت خود گستاخ می‌سازد و جفای بزرگی به این ملت مظلوم است. از همین رو، روزی که اطلاعیه‌ی منسوب به جنابعالی صادر شده ضدانقلاب که در زیر سایه‌ی آمریکا و اسرائیل با پول آنها زندگی و تغذیه می‌کند بیشترین سواستفاده را از آن کردند و آن را مقابله با سیاستهای امام راحل و نفی و رفض نظام اسلامی و شعارهای آن وانمود کردند. البته بنده با سابقه‌ی رفاقت و آشنایی با جنابعالی و اطلاع از سوابق ممتدتان در انقلاب و نیز اطلاع از محبتی که همواره نسبت به این‌جانب ابراز کرده‌اید چنین برداشتی نمی‌کنم ولی کسانی که سخن شیطان را باور کنند و فریب آن را بخورند نیز وجود دارند. این باید موجب شود که همه‌ی ما در گفتار و اظهار خود هوشیاری و دقت و اخلاص بیشتری به کار گیریم و نگذاریم وحدت و انگیزه این ملت بزرگ و قهرمان خدای نخواست به غفلت ما مخدوش شود. آمریکا برای عملی کردن تهدید خود در ایران تنها کمبودی که دارد وجود یک پایگاه مستحکم مردمی است که بتواند با استفاده از آن انتقام خود را از انقلاب و اسلام و امام بگیرد و برای سرکوب این ملت آزاد و شجاع، یک دیکتاتوری سیاه شبیه دیکتاتوری پهلوی در این کشور مستقر کند. البته این خواب بی‌تعبیر و خیال احقانه‌ی آنان مانند تحلیلهای غلط همیشگی‌شان نسبت به مسائل کشور، برای آنان جز خسران و یاس چیزی به بار نخواهد آورد. مهم آن است که خواص ملت نگذارند هیچ حرکت و اقدام آنان در خدمت آن هدف شوم قرار گیرد. در باب فساد اقتصادی خوب است همه از اطرافیان و منسوبان خویشاوندی و شخصیتی

خود شروع کنند. فساد را فقط در اشخاص دور دست نبینند، بلکه در نزدیکان خود و اشخاص ظاهرا مورد اعتماد خود هم آن را حس و با آن مبارزه کنند. بلای گرفتاری در مشیت اطرافیان نامطمئن موجب شد که یکی از یاران و شاگردان نزدیک امام در اواخر عمر آن یگانه‌ی زمان، مطرود ایشان واقع شود و او را از دخالت در امور سیاسی منع شرعی کنند و باز اگر آن شخص به این تصمیم و اخطار حکیمانه‌ی استاد و مراد خود عمل می‌کرد یقینا مشکلات بعدی را برای خود و کشور به وجود نمی‌آورد.

#### بیانات در دیدار کارگزاران نظام / ۱۳۸۲/۰۷/۰۲

پیغمبر فرمود: «لا تصلح عوام هذه الامه الا بخواصها»؛ اصلاح توده‌ی مردم، به‌اصلاح زبندگان و نخبگان هر کشور و جامعه بستگی دارد. از پیغمبر پرسیدند زبندگان چه کسانی هستند - «قیل یا رسول الله و ما خواص امتک؟» - فرمود: «خواص امتی العلما و الامرا»؛ دانشمندان، روشنفکران، آگاهان، امرا و زمامداران، خواص و نخبگان امتند.

اگر در جمهوری اسلامی، مسوولان، زبندگان و نخبگان - اعم از علما و امر ایشان - به این حقایق توجه و خویش‌تنداری کنند؛ خود را اسیر هواها و هوسها و مطامع دنیوی نسازند؛ جاذبه‌های گمراه کننده‌ی دنیا آنها را مفتون خود نکند؛ ارباب و تهدید دشمنان، آنها را از میدان خارج نکند و در اراده‌ی آنها تزلزلی به‌وجود نیاید، هیچ قدرتی نخواهد توانست عزم و اراده‌ی عظیم ملی را که در این کشور وجود دارد، اندکی مخدوش کند.

#### بیانات در دیدار کارگزاران نظام / ۱۳۸۲/۰۷/۰۲

ما خود اولین مخاطبان این بیان هستیم که وظایف سنگینی هم داریم. پیغمبر فرمود: «لا تصلح عوام هذه الامه الا بخواصها»؛ اصلاح توده‌ی مردم، به‌اصلاح زبندگان و نخبگان هر کشور و جامعه بستگی دارد. از پیغمبر پرسیدند زبندگان چه کسانی هستند - «قیل یا رسول الله و ما خواص امتک؟» - فرمود: «خواص امتی العلما و الامرا»؛ دانشمندان، روشنفکران، آگاهان، امرا و زمامداران، خواص و نخبگان امتند(۱).

اگر در جمهوری اسلامی، مسوولان، زبندگان و نخبگان - اعم از علما و امر ایشان - به این حقایق توجه و خویش‌تنداری کنند؛ خود را اسیر هواها و هوسها و مطامع دنیوی نسازند؛ جاذبه‌های گمراه کننده‌ی دنیا آنها را مفتون خود نکند؛ ارباب و تهدید دشمنان، آنها را از میدان خارج نکند و در اراده‌ی آنها تزلزلی به‌وجود نیاید، هیچ قدرتی نخواهد توانست عزم و اراده‌ی عظیم ملی را که در این کشور وجود دارد، اندکی مخدوش کند.

#### بیانات در خطبه‌های نماز جمعه / ۱۳۸۲/۰۸/۲۳

دنیال عدالت بودن، هزینه‌ها و دردهای دارد و موجب دشمنی قشرهایی هم می‌شود. امیرالمومنین در نامه خود به مالک اشتر متعرض همین معنا می‌شوند و می‌گویند: «آن‌جایی که امر دایر شد بین توده مردم - آنهایی که محتاج عدالت تو هستند - با خواص و مجموعه‌های کوچک و بهره‌مند و ممتاز جامعه، حتما توده مردم را ترجیح بده.» امروز این معنا باید شعار ما باشد و معیار درستی کار ما محسوب شود و برنامه‌ریزیها و سیاستگذاریها و عملکردهای ما به دنبال این قضیه باشد.

#### بیانات در دیدار اعضای هیات دولت / ۱۳۸۲/۰۷/۱۷

مرسوم ما در ماه رمضان که عاداتا در جمع مسوولان دولت ساعتی را مثل امروز هستیم، این است که از نصایح و مواعظ نهج‌البلاغه استفاده کنیم؛ چون همه‌ی ما به این نصایح احتیاج داریم؛ بخصوص امثال ما و شما بیشتر از دیگران به نصیحت احتیاج داریم؛ چون هم در باب مسائل شخصی خودمان محتاج نصیحت هستیم - دل خودمان، رابطه‌ی قلبی خودمان با خدا، حفظ خشوع و تواضعی که لازمه‌ی سلوک صحیح در راه انجام وظیفه است - هم از این جهت که وظایف مهمی در اداره‌ی کشور بر عهده‌ی هر یک از جمع ما که این‌جا هستیم، گذاشته شده؛ که فهم منطق علوی در باب مسائل کلان اداره‌ی کشور از خلال این مواعظ به‌دست می‌آید. درست است که خیلی از اینها مسائل منطقی، تحلیلی و استدلالی است و جاهایی هم در اطرافش بحث شده، اما آنچه را که انسان از لابه‌لای مواعظ و توصیه‌های امیرالمومنین می‌فهمد، گاهی در روح، خیلی عمیق‌تر و اثرگذارتر است از آنچه به صورت استدلالی و تحلیلی بیان می‌کنند. لذا درباره‌ی مسائل که مبتلا به ماست، سالهایی که در جمع مسوولان دولت بودیم، از مواعظ نهج‌البلاغه نکاتی را مطرح کردیم و گفتیم؛ امروز هم همین‌طور است.

من قبل از این‌که این جملات را بخوانم - که همه‌ی این جملات را هم از فرمان امیرالمومنین به مالک‌اشتر انتخاب کرده‌ام - دو سه نکته‌ی کوتاه را باز تذکرا عرض می‌کنم: نکته‌ی اول این‌که گمان مصونیت از انحراف را مطلقا در خودمان نباید راه بدهیم؛ یعنی هیچ‌کس نباید بگوید وضع ما که روشن است و مثلا در خط صحیح و در خط دین و خدا داریم حرکت می‌کنیم و منحرف نمی‌شویم؛ نه، چنین چیزی نیست. امکان لغزش و انحراف از خط مستقیم برای همه هست و همه هم وسیله‌ی اجتناب از این انحراف را دارند؛ یعنی این‌طور نیست که یک سرنوشت قطعی و حتمی وجود داشته باشد تا ما بگوییم هر کس در این راه حرکت می‌کند، ناگزیر باید لغزش پیدا کند؛ نه، انسان می‌تواند بدون لغزش و انحراف راه را ادامه دهد. اما مصونیت از انحراف هم تضمینی نیست که انسان بگوید ما که دیگر منحرف نمی‌شویم؛ بنابراین خاطر جمع سر را روی بالش نرمی بگذارد و از حال خودش غافل شود. هیچ‌کدام از این دو طرف قضیه نباید مورد بی‌توجهی قرار بگیرد.

«و اجمعها لرضی الرعیه»؛ دیگر این‌که کاری که انتخاب می‌کنی، رضایت مردم را با خودش داشته باشد. «رعیه» به مردم اطلاق می‌شود؛ یعنی کسی که مراعات او لازم است. رعیت چیز بدی نیست. بعضی‌ها خیال می‌کنند رعیت فحش است! رعیت یعنی کسی که مراعاتش لازم است؛ یعنی توده‌ی مردم و عامه‌ی مردم. اصطلاح «ناس» و «رعیه» غالبا به قشر سواد مردم گفته می‌شود. نه گروه‌های خاص. تکیه‌ی امیرالمومنین و پیغمبر و قرآن هم روی همین مجموعه‌های عمومی مردم است؛ همین‌که ما عوام مردم می‌گوییم؛ یعنی رعیت و توده‌ی مردم و سواد مردم؛ همین چیزی که خواص خاص خرج کن امروز با طرح آن در مسائل سیاسی و اجتماعی مخالفند و اسمش توده‌گرایی و پوپولیسم است. این‌که جماعت و حزب و گروه و دسته‌ی خاصی را انتخاب کنید و اینها بشوند محور تصمیم‌گیری و محور کار و طبعاً محور خیرات، خیلی خوش‌خیالی است؛ این‌که آدم خیال کند جماعت خاصی محور تصمیم‌گیری‌اند، کارها را آنها می‌کنند، انتصاب‌ها را آنها می‌کنند؛ اما وقتی نوبت تقسیم غنایم می‌شود، خودشان را زاهدانه کنار می‌کشند و می‌گویند خیر، بروید بدهید به مردم، دیدیم و تجربه کردیم که این‌طوری نیست؛ منطقا هم این‌گونه نیست. لذا است که در منطق علوی، نگاه و توجه به عامه‌ی مردم است. گروه‌های خاص و قشرهای خاص و جماعت‌هایی که اسم خاص و عنوان خاصی پیدا می‌کنند و برای خودشان تشخیص خاصی به‌دست می‌آورند، مورد اعتبار نیستند؛ نه این‌که باید به اینها ظلم شود؛ نه، اینها هم مثل بقیه‌ی مردم تشخیصی ندارند؛ از نظر اسلام تعینی ندارند؛ لذا می‌گوید: «و اجمعها لرضی الرعیه»؛ باید رضایت عامه‌ی مردم جلب شود.

بعد حضرت استدلالی دارد که خیلی عجیب و جالب است. می‌فرماید: «فان سخط العامه یجحف برضی الخاصه»؛ ملاک و مناط و معیار و میزان کار، رضایت و عدم رضایت عامه‌ی مردم است. چرا؟ چون اگر عامه‌ی مردم ناراضی داشته باشند، رضایت و خشنودی گروه‌های خاص از تو بکلی پامال می‌شود و از بین می‌رود. ای

بسا جماعتی به اسم روشنفکر و نخبگان سیاسی، طرفدار حکومت و حاکمی هستند، اما عامه‌ی مردم ناراضی‌اند؛ این ناراضی عمومی مردم، خشنودی و رضایت آن جماعت ویژه را لگدمال می‌کند و از بین می‌برد؛ کم‌این‌که دیدیم همین کار را کردند. عکس این هم صادق است؛ «و ان سخط الخاصه یغتر مع رضی العامه»؛ اما اگر مردم را راضی کردی و رضایت عمومی را به دست آوردی، سخط و ناخشنودی گروه‌های خاص قابل بخشش است؛ یعنی خیلی اهمیتی ندارد و خیلی تاثیری نمی‌گذارد؛ بنابراین بروید سراغ راضی کردن عموم مردم. آن وقت حضرت نگاه حکیمانه‌ی بی دارد. ما هم در همین مدت‌هایی که دستمان توی کار بوده، این را واقعا دیدیم، لمس کردیم. «و لیس احد من الرعیه اثقل علی الوالی موونه فی الرخا، و اقل موونه له فی البلا، و اکره للانصاف، و اسال بالاحلاف، و اقل شکوا عند الاعطاء، و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبرا عند الملمات الدهر من اهل الخاصه»؛ گروه‌های خاص در همه‌جا مایه‌ی اذیتند؛ اولاً در وقت رخا و آسایش و فراوانی، موونه‌شان بر والی از همه بیشتر است؛ توقعاتشان زیاد است؛ فلاّن چیز را به ما بدهید، فلاّن امکان را به ما بدهید. هنگام آسایش و راحتی کشور و دولت، که امنیت است و جنگی نیست و مشکلی نیست، بیشترین هزینه را بر حکومت غالباً همین گروه‌های خاص دارند. ما روی ضعف خودمان می‌گوییم غالباً، اما حضرت نه، به‌طور مطلق حکم کلی صادر می‌کنند: «و اقل موونه له فی البلا»؛ در سختی‌ها کمترین مقدار کمک را اینها می‌کنند. مثلاً اگر جنگی پیش می‌آید، نامنی‌یی پیش می‌آید، دشمنی حمله می‌کند، از این گروه‌های خاص هیچ خبری نیست؛ کمتر در میدان هستند. «و اکره للانصاف»؛ از همه نسبت به انصاف، ناخشنودتر و کاره‌ترند؛ از انصاف و عدل و مساوات، بیشتر از همه، اینها بدشان می‌آید. «و اسال بالاحلاف»؛ از همه مصرتر در درخواست، اینها هستند. البته مردم معمولی هم نامه می‌نویسند و چیزی را درخواست می‌کنند؛ یک‌وقت انسان امکان دارد، اجابت می‌کند؛ یک وقت هم اجابت نمی‌کند؛ دیگر دفعه‌ی دوم و سومی ندارد. اما گروه‌های خاص - اینهایی که جزو ویژه‌خواران سیاسی و اقتصادی‌اند - اگر چیزی می‌خواهند، مثل کنه می‌چسبند. الحاف، یعنی الحاح و اصرار. ول نمی‌کنند تا بالاخره یک چیزی بکنند و ببرند.

«و اقل شکرا عند الاعطاء»؛ وقتی به آنها چیزی می‌دهی، کمترین سیاسی را می‌گذارند؛ کانه حقی بوده و باید به آنها می‌رسیده؛ هیچ شکرگزاری ندارند. مردم عادی و معمولی نه؛ اگر در فلاّن گوشه‌ی محروم مملکت، شما مدرسه‌ی کوچکی می‌سازید، دعا می‌کنند، محبت می‌کنند، شکرگزاری می‌کنند. در مقابل، اگر بهترین امکانات را هم به آن افراد بدهید، کم‌سیاس‌ترین هستند.

«و ابطا عذرا عند المنع»؛ وقتی انسان چیزی به آنها نمی‌دهد، اگر عذری هم داشته باشد، اینها عذر را قبول نمی‌کنند. «و اضعف صبرا عند الملمات الدهر»؛ وقتی مشکلات زمانه پیش می‌آید، اینها از همه کم صبرترند. اگر بلاّی طبیعی یا بلاّیای اجتماعی پیش بیاید، از همه کم صبرتر و نقرزت‌تر اینها هستند؛ بی‌صبری نشان می‌دهند و هی پا به زمین می‌کوبند. «و انما عماد الدین و جماع المسلمین و العده للاعدا العامه من الامه»؛ پایه‌ی دین، توده‌ی مردمنند. این جمله را امیرالمومنین دارد می‌گوید. این اگر پوپولیسم هم هست، پوپولیسم علوی است؛ مورد احترام و تقدیس ماست. «والعهده للاعدا»؛ در مقابل دشمن، عده و امکان و استعداد عبارتند از همین عامه. «فلیکن صغوک لهم و میلک معهم»؛ میل و گرایش عمومی‌ات به طرف عامه باشد.

#### بیانات در دیدار کارگزاران نظام / ۱۳۸۶/۰۱/۱۷

آنچه که در دوران کنونی با ملاحظه‌ی حوادث عالم و با رصد کردن آنچه که در دنیای سیاست می‌گذرد جای تردید نیست، دو سه مطلب عمده است: یکی، بیداری دنیای اسلام است. حرفی که در صد سال قبل مصلحان دنیای اسلام در کشورهای مختلف در غرب دنیای اسلام، در شرق دنیای اسلام، در محیط‌های غربیانه بر زبان می‌آوردند، امروز در دست توده‌های مردم به عنوان یک شعار مطرح است: برگشت به اسلام، احیای قرآن، ایجاد امت واحده، عزت و قدرت دنیای اسلام و امت اسلامی؛ چیزهایی که به عنوان یک آرمان دوردست، مصلحان در محیط‌های محدود در بین خواص مطرح می‌کردند، امروز در بین توده‌های مسلمان جزو آرمانهای مطرح و جزو شعارهای زنده است. به هر کدام از کشورهای اسلامی که شما نگاه کنید - بخصوص در میان قشرهای جوان و تحصیل‌کرده و روشنفکر - این شعارها زنده است. این نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که هویت اسلامی در دلها زنده شده است. البته نقش پیروزی اسلام در ایران اسلامی در این زمینه نقش بسیار باریز است. ملت ایران با فداکاری خود، با ایستادگی خود، با به دست گرفتن علم عزت اسلامی، به ملت‌های مسلمان روح دمیدند؛ آنها را امیدوار کردند. نتایج این امید را شما در گوشه گوشه‌ی دنیای اسلام و در کشورهای اسلامی مشاهده می‌کنید. این یک حقیقت غیر قابل انکار است.

#### بیانات در دیدار رئیس‌جمهوری و اعضای هیات دولت / ۱۳۸۷/۰۶/۰۲

دو جریان الان علیه این دولت وجود دارد: یک جریان، جریان داخلی است؛ یک جریان هم جریان خارجی است که او مهمتر است. الان شما اگر رسانه‌های دنیا و حرفه‌ای محافل خبری دنیا و محافل سیاسی دنیا را نگاه کنید، می‌بینید همه‌شان - واقعا مثل جنگ احزاب - دست به دست هم داده‌اند و دارند فشار می‌آورند که این دولت را بکوبند. هدف واقعیشان هم این دولت - یعنی آقای احمدی‌نژاد و شماها - نیست؛ البته آماج این دعوها شماست؛ اما هدف واقعی، انقلاب است؛ هدف واقعی، نظام است. شماها هم چون حرف نظام را می‌زنید، طبعاً آماج این تهاجم‌ها قرار می‌گیرید؛ این خطی است که الان در بیرون وجود دارد. همه جورش را هم ما می‌بینیم. حالا بعضی از انواع این تهاجمات را عامه‌ی مردم می‌بینند، بعضیها را خیلی از خواص هم نمی‌بینند؛ اما ما می‌بینیم. ما از خبرهایی که به ما می‌رسد و از نوع تحرک و تعاملی که وجود دارد و از حرفه‌هایی که زده می‌شود، می‌فهمیم که چطور مجموعه‌ی دولت آماج حملات است. علتش هم همین است که گفتمان این دولت، گفتمان انقلاب است و در جهت انقلاب حرکت می‌کند. این خط خارجی است.

#### بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران حج / ۱۳۸۷/۰۸/۱۵

ما حرف دل ملت‌های مسلمان را داریم می‌زنیم. ملت‌های مسلمان که همین چند تا حکومت فاسد نیستند، ملت‌های مسلمان از نفوذ آمریکا، از دخالت آمریکا، از تکبر آمریکا، از تکبر استکبار - اعم از آمریکا و غیر آمریکا - دلپایشان بر است؛ دلپایشان خون است؛ منتها دستشان نمی‌رسد. این حرف‌ها در اینجا در همه‌ی سطوح حکومت از بالا تا پائین، با صراحت دارد بیان می‌شود. اینها حقائق خیلی شیوا و زیبایی از جمهوری اسلامی است؛ اینها را بگوئید تا اینها را دنیای اسلام و ملت‌های اسلام بفهمند؛ بدانند. البته این تبیین فقط مخصوص یک عده از خواص، مثلاً دانشجویها که در کشورهای اسلامی و در دانشگاه‌ها به خاطر ارتباطات گوناگون عمومی بین‌المللی به این چیزها دست پیدا می‌کنند، نباشد؛ بلکه آحاد مردم بدانند؛ بفهمند. اینها فرصتهای تبیین برای نظام جمهوری اسلامی است.

#### بیانات در دیدار مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی / ۱۳۸۷/۱۰/۱۹

شما به حادثه‌ی کربلا نگاه کنید. بسیاری از مسلمانان دوران اواخر شصت ساله‌ی بعد از حادثه‌ی هجرت - یعنی پنجاه ساله‌ی بعد از رحلت نبی مکرم - از حوادثی که میگذشت، تحلیل درستی نداشتند. چون تحلیل نداشتند، عکس‌العمل نداشتند. لذا میدان، باز بود جلوی کسانی که هر کاری میخواستند، هر انحرافی که در مسیر امت اسلامی به وجود می‌آوردند، کسی جلودارشان نباشد؛ میکردند. کار به جایی رسید که یک فرد فاسق فاجر بدنام رسوا - جوانی که هیچ یک از شرایط حاکمیت اسلامی و خلافت پیغمبر در او وجود ندارد و نقطه‌ی عکس مسیر پیغمبر در اعمال او ظاهر است - بشود رهبر امت اسلامی و جانشین پیغمبر! ببینید چقدر این حادثه امروز به نظر شما عجیب می‌آید؟ آن روز این حادثه به نظر مردمی که در آن دوران بودند، عجیب نیامد. خواص احساس خطر نکردند. بعضی هم که شاید احساس خطر میکردند، منافع شخصی‌شان، عاقبتشان، راحتشان، اجازه نداد که عکس‌العملی نشان بدهند. پیغمبر، اسلام را آورد تا مردم را به توحید، به پاکیزگی، به عدالت، به سلامت اخلاق، به صلاح عمومی جامعه‌ی بشری سوق بدهد. امروز کسی به جای پیغمبر می‌نشیند که سر تا پایش فساد است، سر تا پایش فسق است، به اصل وجود خدا و وحدانیت خدا اعتقادی ندارد. با فاصله‌ی پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر، یک چنین کسی می‌آید سر کار! این به نظر شما



امروز خیلی عجیب می‌آید؛ آن روز به نظر بسیاری از آن مردم، عجیب نیامد. عجب! بیزد خلیفه شد و مامورین غلاظ و شداد را گذاشتند در اطراف دنیای اسلام که از مردم بیعت بگیرند. مردم هم دسته دسته رفتند بیعت کردند؛ علما بیعت کردند، زهاد بیعت کردند، نخبگان بیعت کردند، سیاستمداران بیعت کردند.

### بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه / ۱۳۸۸/۰۲/۰۷

مردم ما به توفیق الهی، به هدایت الهی، به دستگیری الهی، مردم مومنی هستند؛ هم آگاهند، هم مومند، هم حاضر در صحنه‌اند، پا به رکابند در هر جایی که لازم باشد. ماها باید خودمان را اصلاح کنیم. بایستی مراقب کار خودشان، حرف زدن خودشان باشند؛ این خطاب به همه‌ی نخبگان است، خطاب به یک طرف خاصی، جناح خاصی نیست. همه باید مراقب باشند. همه بدانند این ملت، یک ملت یکپارچه است. احساسات این طرف را علیه آن طرف تحریک کنند، آن یکی بیاید احساسات این طرف را علیه آن طرف تحریک کند، اینها راه به جایی نمیرد. وقتی شما متحد بودید، وقتی شما همدل بودید، وقتی شما احساس و ابراز اعتماد به کشورتان و نظامتان کردید، آن وقت این وسوسه‌های خناسان بین‌المللی، این سیاستمداران ظالم، مداخله‌گر، دور از انسانیت، دیگر اثری نخواهد کرد.

### متن حکم تنفیذ دهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران / ۱۳۸۸/۰۵/۱۲

امتحاناتی هم در این انتخابات پیش آمد. یک امتحان، امتحان آحاد مردم بود. به نظر من مردم در این امتحان برنده شدند؛ نمره‌ی قبولی گرفتند. حضور عظیم مردم، یک امتحان عظیمی بود که آنها را سرفراز کرد. بسیاری از آحاد مردم، از جریانهای سیاسی، طبق وظیفه‌شان عمل کردند. بعضی از خواص هم البته مردود شدند. این انتخابات بعضی‌ها را مردود کرد. برخی از جوانان ما که با صداقت، با سلامت وارد میدان وظیفه می‌شوند، به رغم هوشیاری‌هایشان، در مواردی اشتباه کردند. بسیاری از جوانان این کشور هم با همان ایمان، با همان صداقت، حرکت درستی کردند. به کسی اعتقاد پیدا کردند، به او رای دادند؛ یا آن کس رای آورد یا نیاورد. ملاک این نیست. ملاک این است که انسان عقیده‌ای پیدا کند، هوشیارانه، از روی احساس و وظیفه، احساس تکلیف، وارد میدان این عمل سیاسی و حرکت سیاسی بشود. بعد هم همه تسلیم قانون باشند. اکثر قاطع ملت ما - از جوانها، از نخبگان، از توده‌ی عظیم مردم - در این ردیف قرار گرفته‌اند و در این امتحان مقبول شده‌اند. یک عده هم البته فریب خوردند.

### بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری / ۱۳۸۸/۰۷/۰۲

این خط دیگری است که به نظر ما دشمن بر روی او هم دارد سرمایه‌گذاری میکند - منصرف کردن ذهن مردم از دشمنی دشمن است. ما هرگز منکر نیستیم که در نارسائی‌های گوناگون و مشکلات فراوانی که بر سر راه جامعه و افراد پیش می‌آید، تقصیرهای شخصی و تقصیرهای اجتماعی، از درون وجود دارد؛ در این هیچ تردیدی نیست؛ کسی این را منکر نیست. «ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سینه فمن نفسک»؛ اینکه معلوم است؛ دشمن هم اگر ضربه‌ای به ما زد و این ضربه کاری شد، این هم «من نفسک» است؛ در این شکی نیست. در جنگ احد هم که دشمن حمله کرد و ضربه زد، در حقیقت مسلمانها از خودشان ضربه خوردند؛ در این که بحثی نیست؛ منتها نکته این است که اگر انسان بخواهد ضربه نخورد، باید نقش دشمن را ببیند. یکی از لوازم توجه و ملاحظه برای ضربه نخوردن، دیدن دشمنی است که میخواهد به ما ضربه بزند؛ از این ما را نباید غافل کند. خط اغفال بخصوص خواص و نخبگان از تاثیر دشمن، یکی از خطوط الفانی و تبلیغاتی دشمن است. حالا طرق مختلفی البته برای این کار دارند. تا کسی بگوید دشمن، می‌گویند: آقا شما همه‌اش به گردن دشمن می‌اندازید! خوب، هست دشمن؛ هست دشمن؛ چرا نمی‌بینیم دشمن را؟ چرا نمی‌بینیم شعف عظیمی که دشمن پیدا میکند از آنچه که اینجا از اختلاف ما، از حوادث گوناگون، از بلوای بعد از انتخابات به وجود می‌آید؟ تشویق کنند کسانی را که عامل هستند. آنجا، رئیس یک کشور بزرگ از آدمها اسم می‌آورد! خوب، این جز ایجاد دشمنی است؟ از معارضین نظام اسم می‌آورد و تمجید میکند از فلان کس که آقا از شجاعت او (!) ما تعجب کردیم. چرا؟ چون یک کلمه‌ای گفته که آنها خوششان آمده. اینها را باید دید؛ اینها را باید متوجه شد و نبایستی از دشمنی دشمن غفلت کرد.

البته دشمنی او خلاف انتظار نیست، غفلت ما خلاف انتظار است؛ غفلت ما خلاف انتظار است. دولت انگلیس که کارنامه‌ی دوپست ساله‌ی حضور آنها و ارتباط آنها با کشور ما، کارنامه‌ی سر تا پا سیاه است - واقعا یک نقطه و یک جا نداریم که بشود نشان داد که دولت انگلیس به نفع ملت ایران یک قدم کوچکی برداشته باشد؛ هر چه بوده ضرر؛ هر چه بوده صدمه‌های بزرگ - اینها اعلان میکنند که ما طرفدار ملت ایرانیم! دولت آمریکا اعلام میکند که ما طرفدار مردم ایرانیم! یعنی: با نظام جمهوری اسلامی بدیم، اما مردم را دوست داریم! خوب، مردم جزو این نظامند؛ این نظام که منفک از مردم نیست. این طرفداری دشمن است. اینها را باید شناخت، فهمید. او البته دشمنی‌اش را میکند؛ امر طبیعی است، اما اینکه ما نفهمیم دشمنی او را و از این معنا غفلت کنیم، این قابل قبول نیست. یک وقت می‌بینیم ما در داخل جدول و پارلها دشمن قرار میگیریم - در پارل، مجموعه‌ای را کنار هم میچینند، تا یک شکلی از تویش در بیاید - تا یکی از این اجرا را ما تامین نکنیم. خوب، این خیلی چیز بدی است؛ ما باید سعی کنیم که تامین‌کننده‌ی اجرا او نباشیم. مثل این جدول حروف متقاطع که وقتی کنار هم گذاشته میشود، یک کلمه‌ای از تویش در می‌آید. دشمن یک جدولی این جور درست کرده، برای اینکه یک حرفی از تویش در بیاورد؛ چند تا از این حروف را هم ما بگذاریم! این را باید مراقبت کرد؛ بحث سر این است؛ باید جدول دشمن را کامل نکنیم؛ پارل دشمن را کامل نکنیم؛ بینیم دشمن چه کار دارد میکند و چه کار میخواهد بکند؛ اهداف و حضور واضح او را ببینیم.

باید بصیرت داشت. آنچه که انسان از نخبگان جامعه و جریانات سیاسی و گروه‌های سیاسی انتظار دارد، این است که با این حوادث، با این خطوط دشمن، با بصیرت مواجه بشوند؛ با بصیرت. اگر بصیرت وجود داشت و عزم مقابله وجود داشت، خیلی از رفتارهای ما ممکن است تغییر پیدا بکند؛ آنوقت وضعیت بهتر خواهد بود. بعضی از کارها از روی بی‌بصیرتی است.

نکته بعدی این است که ما نه فقط در عمل احتیاج به شجاعت داریم، در فهم هم احتیاج به شجاعت داریم. در فهم فقیهانه، احتیاج به شجاعت هست؛ اگر شجاعت نبود، حتی در فهم هم خلل به وجود خواهد آمد. درک روشن از کبریات و صغریات؛ گاهی انسان کبریات را درست میفهمد، در صغریات اشتباه میکند. این درک صحیح از مبانی دین و از موضوعات دینی و از موضوعات خارجی منطبق با آن مفاهیم کلی و عمومی - یعنی کبریات و صغریات - احتیاج دارد به اینکه ما شجاعت داشته باشیم، ترس نداشته باشیم؛ والا ترس از مالمان، ترس از جانمان، ترس از آبرویمان، انفعال در مقابل دشمن، ترس از جو، ترس از فضا؛ اگر این حرف را بزنیم، علیه ما خواهند بود؛ اگر این حرف را بزنیم، فلان لکه را به ما خواهند چسباند؛ این ترسها فهم انسان را هم مختل میکند. گاهی انسان به خاطر این ترسها، به خاطر این ملاحظات، صورت مسئله را درست نمیفهمد؛ نمیتواند مسئله را درست درک بکند و حل بکند؛ موجب اشتباه خواهد شد. لذا «و لا یخشون احدا الا الله» خیلی مهم است؛ در این آیه‌ی شریفه‌ی «الذین یبلغون رسالات الله و یخشون له و لا یخشون احدا الا الله و کفی بالله حسیبا»؛ معلوم میشود شرط بلاغ و ابلاغ و تبلیغ، همین عدم خشیت است که: «و لا یخشون احدا الا الله». میگوئی: آقا! اگر این کار را بکنم، ممکن است در دنیا سرم کلاه برود. خوب، «و کفی بالله حسیبا»؛ محاسبه را به خدا واگذار کنید و بگذارید خدا برایتان محاسبه کند. اگر پروای قضاوت‌های مردم، داورهای گوناگون مردم را به جای پروای از خدا گذاشتیم، مشکل درست خواهد شد؛ چون پروای از خدای متعال تقواست. اگر این را کنار گذاشتیم و ترس مردم جایگزین شد، آنوقت فرقانی هم که خدای متعال گفته، پیدا نخواهد شد؛ «ان تقوا الله یجعل لکم فرقانا»؛ این فرقان ناشی از تقواست؛ روشن شدن حقیقت برای انسان، دستاورد تقواست. و به نظر من این مسئله خیلی مهم است؛ مسئله‌ی خشیت از مال و جان و حرف مردم و آبرو و زمرمه‌ها و حرفها و حدیثها و نتمنها و اینها، خیلی مهم است؛ اینقدر این مسئله مهم است که خدای متعال به پیغمبرش خطاب میکند و او را برحذر میدارد: «و از تقول لذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک ما الله

مبدیه و تخیلی الناس و الله احق ان تخشاه؛ ملاحظه‌ی حرف مردم، ملاحظه‌ی این تهنیتی که خواهند زد، ملاحظه‌ی چیزی را که خواهند کرد، نباید کرد؛ «ولله احق ان تخشاه». به نظر من یکی از چیزهایی که فتوحات گوناگون امام را ارزانی آن بزرگوار داشت، همین شجاعت او بود، که فتوحات علمی، فتوحات معنوی، فتوحات سیاسی، فتوحات اجتماعی، این مجذوب شدن دلها به آن بزرگوار را - که واقعا چیز عجیبی بود - به وجود آورد. و شجاعت آن بزرگوار این بود که ملاحظه‌ی هیچ چیزی را نمی‌کرد. بالاخره اهل فتنه مایلند که خشیت خودشان را، خوف از خودشان را در دل نخبان و خواص، به جای خشیت از خدا بنشانند؛ یعنی مایلند که از آنها ترسیده بشود؛ «الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل». یعنی اینکه دائما دارند به ما می‌گویند: آقا! «ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم»، جوابش همین است: «فقالوا حسبنا الله و نعم الوكيل». نتیجه‌اش هم این است: «فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم يمسسهم سو». نتیجه‌ی این احساس، این درک، این حقیقت روحی و معنوی همین است که: «فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم يمسسهم سو». بنابراین، بایستی این شجاعت را داشت و لازم شد.

دشمن انواع و اقسام کار را میکند؛ انواع و اقسام فعالیت را میکند؛ عمده هم امروز به گمان من، هدف و آماج توطئه‌های دشمن، خواص است؛ آماج دشمن، خواص است. می‌نشینند طراحی میکنند تا ذهن خواص را عوض کنند؛ برای اینکه بتوانند مردم را بکشانند؛ چون خواص تاثیر می‌گذارند و در عموم مردم نفوذ کلمه دارند. به نظر من یکی از وظائف اصلی امروز ما و شما، همین است: ما بصیرت خودمان را در مسائل گوناگون تقویت کنیم و بتوانیم ان‌شالله بصیرت مخاطبان و مستمعان خودمان را هم زیاد بکنیم.

و انقلاب اسلامی، خیلی ریشه‌دار است؛ خیلی قوی است؛ خیلی ارکان مستحکمی دارد؛ و خدای متعال هم پشتیبان ماست؛ همین طور که من بارها از قول امام (رضوان الله علیه) نقل کرده‌ام فرمودند: من از اولی که وارد این قضیه شدیم، دیدم - یا احساس کردم - یک دست قدرتی دارد کارها را پیش میبرد. حقیقتا همین جور است؛ و این را ایشان به من فرمودند. انسان این دست قدرت الهی را می‌بیند. البته این دست قدرت الهی، قوم و خویشی‌ای با ما ندارد - «من كان لله كان الله له»، «ان تنصروا الله ينصركم»، «و لينصرن الله من ينصره» - باید در خدمت این راه باشیم؛ خالصانه؛ آنچه که داریم، بیاوریم میدان و برای این راه تقدیم کنیم؛ تلاشمان و کارمان را برای این راه تقدیم کنیم. خدای متعال هم فضل خواهد کرد؛ لطف خواهد کرد؛ امروز هم همین کار شده و خدای متعال فضل کرده و سنگ دشمن به سوی خودش برگشته؛ تیرش کمانه کرده به طرف خودش؛ و نتوانستند از توطئه‌ای که کردند، طرفی ببندند.

قطعا این بلواهای بعد از انقلاب، به نظر آدمهای خیره و آگاه، برنامه‌ریزی‌شده بود. یعنی انسان با هر کسی از انسانهای فهیم که با مسائل کشور و با مسائل جهانی آشنا هستند، در میان می‌گذارد، می‌فهمد. پریروز من به ایشان همین را عرض کردم؛ گفتم اینها برنامه‌ریزی‌شده بود. ایشان گفتند: قطعا. یعنی همه این را می‌فهمند که این کار برنامه‌ریزی‌شده بوده و این کار دفعی نبود که بخواهیم بگوئیم یک چیزی پیش آمده. مثلا دفعتا کسی بلند شد حرفی زد؛ نه، این کار برنامه‌ریزی‌شده بود؛ از یک مرکزی هدایت میشد. خوب، شکست خوردند دیگر؛ ان‌شالله این شکست‌شان ادامه هم پیدا خواهد کرد. منتها دائم دارند توطئه میکنند.

این را هم عرض بکنیم؛ بعضی‌ها در فضای فتنه، این جمله‌ی «کن فی الفتنه کین اللیون لا ظهر فیرکب و لا ذرع فیحلب» را بد می‌فهمند و خیال میکنند معنایش این است که وقتی فتنه شد و اوضاع مشتبه شد، بکش کنار! اصلا در این جمله این نیست که: «بکش کنار». این معنایش این است که به هیچوجه فتنه‌گر نتواند از تو استفاده کند؛ از هیچ راه. «لا ظهر فیرکب و لا ذرع فیحلب»؛ نه بتواند سوار بشود، نه بتواند تو را بدوشد؛ مراقب باید بود.

در جنگ صفین ما از آن طرف عمار را داریم که جناب عمار یاسر دائم - آثار صفین را نگاه کنید - مشغول سخنرانی است؛ این طرف لشکر، آن طرف لشکر، با گروه‌های مختلف؛ چون آنجا واقعا فتنه بود دیگر؛ دو گروه مسلمان در مقابل هم قرار گرفتند؛ فتنه‌ی عظیمی بود که عده‌ای مشتبه بودند. عمار دائم مشغول روشنگری بود؛ این طرف میرفت، آن طرف میرفت، برای گروه‌های مختلف سخنرانی میکرد - که اینها ضبط شده و همه در تاریخ هست - از آن طرف هم آن عده‌ای که «نفر من اصحاب عبد الله بن مسعود...» هستند، در روایت دارد که آمدند خدمت حضرت و گفتند: «یا امیرالمومنین - یعنی قبول هم داشتند که امیرالمومنین است - انا قد شککنا فی هذا القتال»؛ ما شک کردیم. ما را به مرزها بفرست که در این قتال داخل نباشیم! خوب، این کنار کشیدن، خودش همان ذرعی است که یحلب؛ همان ظهری است که یرکب؛ گاهی سکوت کردن، کنار کشیدن، حرف زدن، خودش کمک به فتنه است. در فتنه همه بایستی روشنگری کنند؛ همه بایستی بصیرت داشته باشند. امیدواریم ان‌شالله خدای متعال ما را و شما را به آنچه می‌گوئیم، به آنچه نیت داریم، عامل کند؛ موفق کند.

#### بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران / ۱۳۹۰/۰۲/۱۲

این معنا - معنای پاسداری - با همه‌ی ابعاد آن، با همه‌ی ابزارها و وسائل ممکن، در وجود مقدس سیدالشهدا (سلام الله علیه) متجسد است؛ نه این‌که دیگران نکردند یا نتوانستند بکنند، بلکه به این معنا که خانه‌ی پر این حرکت در رفتار دوران ده‌ساله‌ی امامت سیدالشهدا (سلام الله علیه) تحقق پیدا کرده است. تمام راه‌هایی که میشود فرزند پیغمبر از آن راه‌ها استفاده کند برای حفظ میراث عظیم اسلام - که میراث جد او و پدر او و پیروان راستین آنهاست - در زندگی سیدالشهدا محسوس است؛ از تبیین و انداز، از تحرک تبلیغاتی، از بیدار کردن و حساس کردن وجدانهای عناصر خاص - همین خواص که ما تعبیر میکنیم - در آن خطبه‌ی منا، اینها همه در طول زندگی سیدالشهدا است. بعد هم ایستادگی در مقابل یک انحراف بزرگ با قصد مجاهدت با جان؛ نه این‌که امام حسین از سرنوشت این حرکت بی‌اطلاع بود؛ نه، اینها امام بودند. مسئله‌ی معرفت امام و علم امام و آگاهی وسیع امام بالاتر از این حرفهائی است که ماها در ذهنمان می‌کنند؛ بلکه به معنای ترسیم یک دستورالعمل می‌ایستند، تسلیم نمیشود، مردم را به یاری می‌طلبید، بعد هم وقتی یک عده‌ای پیدا میشوند - که همان اهل کوفه باشند - و اظهار میکنند که حاضرند در کنار آن بزرگوار در این راه قدم بگذارند، حضرت درخواست آنها را اجابت میکند و به طرف آنها میرود؛ بعد هم در میانه‌ی راه پشیمان نمیشود. بیانات امام را که انسان نگاه میکند، می‌بیند حضرت عازم و جازم بوده است برای این که این کار را به پایان ببرد.

#### پیام به کنگره‌ی عظیم حج / ۱۳۹۰/۰۸/۱۴

مصادق بزرگ تقوا در این دوره برای ملت‌های به‌پاخاسته آن است که حرکت مبارک خود را متوقف نسازند و خود را سرگرم دستاوردهای این مقطع نکنند. این است بخش مهم از تقوایی که دارندگان آن، به وعده‌ی «عاقبت نیک» سرفراز گشته‌اند. دوم: هشجاری در برابر حیل‌های مستکبران بین‌المللی و قدرتهائی که از این قیامها و انقلابها لطمه دیده‌اند. آنها بیکار نمی‌مانند و با همه‌ی توان سیاسی و امنیتی و مالی، برای برقراری دوباره‌ی نفوذ و قدرت خود در این کشورها، به میدان می‌آیند. ابزار آنان، تطمیع و تهدید و فریب است. تجربه‌ها نشان داده است که در میان خواص، هستند کسانی که این ابزارها در آنان کارگر میشود و ترس و طمع و غفلت، آنان را دانسته یا ندانسته به خدمت دشمن درمی‌آورد. چشم بیدار جوانان و روشنفکران و عالمان دینی باید بدقت مراقبت کند.

#### پیام به کنگره‌ی عظیم حج / ۱۳۹۰/۰۸/۱۴

غرب و آمریکا و صهیونیسم، امروز از همیشه ضعیف‌ترند. گرفتاریهای اقتصادی، ناکامی‌های بی‌درپی در افغانستان و عراق، اعتراضهای عمیق مردمی در آمریکا و دیگر

کشورهای غربی - که دامنه‌ی آن روزه‌روز گسترده‌تر شده است - مبارزات و جانفشانی‌های مردم فلسطین و لبنان، قیام‌های دلیرانه‌ی مردم در یمن و بحرین و برخی دیگر از کشورهای زیر نفوذ آمریکا، همه و همه حامل بشارتهای بزرگی برای امت اسلامی و بویژه کشورهای انقلابی جدید است. مردان و زنان مومن در سراسر جهان اسلام و بویژه در مصر و تونس و لیبی، از این فرصت برای تشکیل قدرت بین‌الملل اسلامی، بیشترین بهره را ببرند. خواص و پیشروان نهضتها به خدای بزرگ توکل و به وعده‌ی نصرت او اعتماد کنند و صفحه‌ی تازه‌گشوده‌ی تاریخ امت اسلامی را با افتخارات ماندگار خود، که مایه‌ی رضای الهی و زمینه‌ساز نصرت اوست، مزین سازند.

**بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در اجلاس جهانی اساتید دانشگاه‌های جهان اسلام و بیداری اسلامی / ۱۳۹۱/۰۹/۲۱**

ایجاد یک فکر، یک گفتمان، یک جریان فکری در جامعه، به دست خواص جوامع است؛ به دست اندیشمندان جامعه است؛ آنها هستند که میتوانند فکر ملت‌ها را به یک سمتی هدایت کنند که مایه‌ی نجات ملت‌ها شود؛ همچنان که خدای نخواستہ میتوانند به سمتی ببرند که مایه‌ی بدبختی و اسارت و تیره‌روزی ملت‌ها شود. این دومی متناسفانه در طول هفتاد هشتاد سال اخیر در برخی از کشورها، از جمله در کشور خود ما اتفاق افتاد. روایتی است از رسول مکرم اسلام، حضرت محمدبن عبدالله، که میفرماید: «لا تصلح عوام هذه الامه الا بخواصها قیل یا رسول الله و من خواصها قال العلماء»؛ اول علما را ذکر کرد، بعد چند دسته‌ی دیگر را. بنابراین اساتید دانشگاه، فرزنانگان و نخبانان علمی در هر کشوری میتوانند سررشته‌دار حرکت مردم شوند؛ البته به شرط اخلاص، به شرط شجاعت، به شرط نترسیدن از دشمنان. اگر ترس آمد، اگر طمع آمد، اگر غفلت آمد، اگر تنبلی آمد، کار خراب خواهد شد. اگر ترس نبود، شجاعت بود، اگر طمع نبود، اگر غفلت نبود، هوشیاری و بیداری بود، آن وقت کار درست خواهد شد.

**بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در اجلاس جهانی اساتید دانشگاه‌های جهان اسلام و بیداری اسلامی / ۱۳۹۱/۰۹/۲۱**

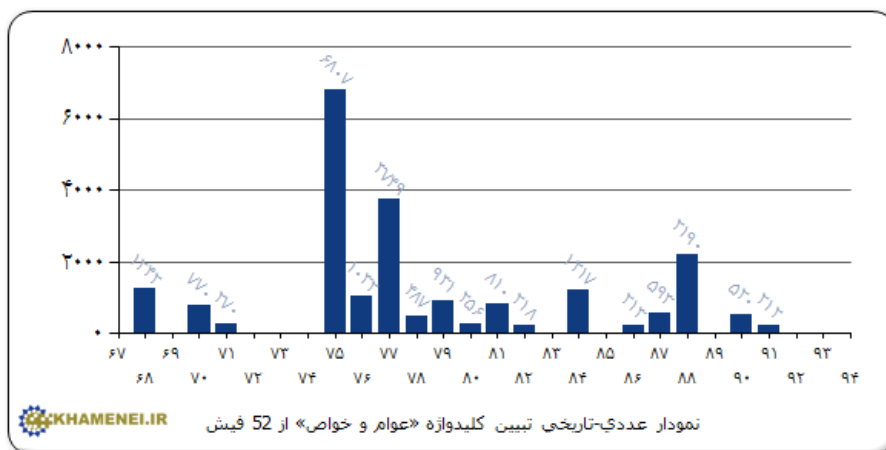
تقریباً از یک سال و نیم پیش تا امروز دیدارها و اجلاسها و نشستهای متعددی درباره‌ی بیداری اسلامی در تهران تشکیل شده، لیکن به نظرم میرسد که اجلاس و نشست اساتید از یک اهمیت ویژه‌ی برخوردار است؛ زیرا ایجاد یک فکر، یک گفتمان، یک جریان فکری در جامعه، به دست خواص جوامع است؛ به دست اندیشمندان جامعه است؛ آنها هستند که میتوانند فکر ملت‌ها را به یک سمتی هدایت کنند که مایه‌ی نجات ملت‌ها شود؛ همچنان که خدای نخواستہ میتوانند به سمتی ببرند که مایه‌ی بدبختی و اسارت و تیره‌روزی ملت‌ها شود. این دومی متناسفانه در طول هفتاد هشتاد سال اخیر در برخی از کشورها، از جمله در کشور خود ما اتفاق افتاد.

روایتی است از رسول مکرم اسلام، حضرت محمدبن عبدالله، که میفرماید: «لا تصلح عوام هذه الامه الا بخواصها قیل یا رسول الله و من خواصها قال العلماء»؛ اول علما را ذکر کرد، بعد چند دسته‌ی دیگر را. بنابراین اساتید دانشگاه، فرزنانگان و نخبانان علمی در هر کشوری میتوانند سررشته‌دار حرکت مردم شوند؛ البته به شرط اخلاص، به شرط شجاعت، به شرط نترسیدن از دشمنان. اگر ترس آمد، اگر طمع آمد، اگر غفلت آمد، اگر تنبلی آمد، کار خراب خواهد شد. اگر ترس نبود، شجاعت بود، اگر طمع نبود، اگر غفلت نبود، هوشیاری و بیداری بود، آن وقت کار درست خواهد شد.

**دیدار جمعی از مدیران و اساتید موسسه امام صادق با رهبر انقلاب / ۱۳۹۶/۰۲/۰۱**

امروز شما ملاحظه کنید، هر انسانی که فرض کنید یک تیلت دستش باشد، با همه‌ی افکار و حرفهای انحرافی میتواند روبرو و مواجه بشود؛ حالا به‌قدری که ظرفیت دارد. با این نگاه به مسئله نگاه کنید که شما چقدر نقش میتوانید ایفا کنید. به نظر من این وسایل رسانه‌ای جدید، هم یک فرصت است، هم یک خطر است؛ فرصت از دو نظر، خطر از یک جهت. خطر از این جهت که ممکن است این حرفها و شبهه‌ها، در ذهن جوان‌ها و در ذهن غیرجوانها اثر بگذارد و اینها را منحرف کند؛ این جهت خطر است.

اما از دو جهت فرصت است: یکی اینکه ما مطلع میشویم که چه شبهه‌هایی وجود دارد. یکی از مشکلات کار ما این است که ما شبهه‌ها را نمیشناسیم. من میبینم خیلی از آقایان محترم خب با دانشجو مواجه‌اند، [اما] آنچه در ذهن او و در دل او میگذرد را نمیدانند. ما به برکت فضای مجازی و این رسانه‌ی عظیم عمومی میتوانیم کشف کنیم که چه چیزهایی امروز مطرح است؛ این یک فرصت [است] که خب فرصت بسیار باارزشی است. فرصت دوم هم این است که از همین طریق میتوانیم شبهه را برطرف کنیم و آن را ازاله کنیم. بنابراین اینکه گفت «هر عسری دو یسر همراهش است»، اینجا این تهدید دو فرصت همراه خودش دارد که از این دو فرصت باید حداکثر استفاده را کرد. بنابراین ... ما کار و تلاش برای کلام را از سطح خواصی نه‌اینکه کم بکنیم بلکه سطح عامی و عمومی را هم حتما مورد توجه قرار بدهیم و این، کار اساسی‌ای است که امروز لازم است انجام بگیرد.



**مقالات مرتبط با کلیدواژه «عوام و خواص» :**

عوام و خواص از دیدگاه نهج‌البلاغه / نویسنده : علی اسکندری / ۱۳۷۹/۰۹/۰۱

توازن نخبه‌گرایی و توده‌گرایی در اندیشه امام خامنه‌ای حفظه‌الله / نویسنده : سجاد رستمی‌پور / ۱۳۹۱/۰۲/۲۳

